

سفیر فوق العاده

به امضا رسیدن عهدنامهٔ فینکن شتاین بین ایران و فرانسه (نگاه کنید به آخر فصل چهارم) و به دنبال آن ورود یک هیئت مقتدر دیپلماتیک و نظامی فرانسوی به تهران در دسامبر ۱۸۰۷ میلادی/شوال ۱۲۲۲ هجری قمری لرزه برتن انگلیسی‌ها افکند. طبق مفاد عهدنامهٔ فینکن شتاین پادشاه ایران قبول کرده بود به انگلستان اعلان جنگ بدهد، همهٔ روابط سیاسی و تجاری خود را با آن کشور قطع کند، و به سپاهیان فرانسوی اجازه دهد برای رسیدن به هندوستان از خاک ایران عبور کنند. مقامات حکومت بریتانیا در لندن که اکنون از تهدید فرانسوی‌ها به هند به اندازهٔ مقامات کلکته متوحش شده بودند تصمیم گرفتند هارفورد جونز نمایندهٔ سابق کمپانی هند شرقی در بصره و بغداد را به تهران بفرستند تا بلکه پیمان اتحاد ایران و فرانسه را برهم بزنند و به جای آن مذاکراتی در باب عقد پیمانی بین انگلستان و ایران انجام دهد. هارفورد جونز را اول لقب «بارونیت» دادند و سپس با اعتبارنامه‌ای که او را فرستادهٔ پادشاه بریتانیا معرفی می‌کرد مجهز ساختند. اما در این میان مقامات حکومت هندوستان در کلکته، که هم علاقه‌مند بودند کنترل خود را روی سیاست انگلستان در ایران همچنان حفظ کنند و هم از هارفورد جونز اطمینان خاطر

نداشتند، تصمیم گرفتند نماینده‌ای از آن خود به دربار ایران اعزام دارند. به ناچار جان ملکم، کارشناس امور ایران در کمپانی برای این مأموریت در نظر گرفته شد و به همین خاطر او را به درجهٔ سرتیپی ارتقاء دادند.

جان ملکم که قبل از هارفورد جونز به ایران رسید، کار خود را خراب کرد و بدون اینکه موفق شود حتی از بوشهر یا فراتر بگذارد به هندوستان بازگشت، زیرا فتح‌علی‌شاه از پذیرفتن او امتناع کرد. هارفورد جونز موفقیت بیشتری یافت و توانست مذاکرات لازم را برای عقد پیمانی که عهدنامهٔ مجمل یا مقدماتی دوستی و اتحاد نام گرفته است با مقامات ایران انجام دهد. این عهدنامه در ماه مارس ۱۸۰۹/ محرم ۱۲۲۴ در تهران به امضا رسید و قرار شد برخی از جزئیاتی که در پیمان روشن نشده بود در لندن حل و فصل گردد. جیمز موریه که هارفورد جونز را از لندن با عنوان منشی هیئت همراهی کرده بود اکنون برای کمک به امر اخیر راه بازگشت را در پیش گرفت. همراه او یک ایرانی به نام میرزا ابوالحسن شیرازی به نمایندگی از جانب فتح‌علی‌شاه مسافرت می‌کرد تا هم در مذاکرات شرکت کند و هم بکوشد اغتشاشی را رفع نماید که اقدام خارق‌العادهٔ فرمانفرمای هندوستان لرد *مینتو در بی‌اعتبار خواندن سفارت هارفورد جونز (به این بهانه که سفیر اخیر بدون جلب موافقت او عمل می‌کرد) در دربار تهران پدید آورده بود.

میرزا ابوالحسن اولین سفیری بود که ایرانیها بعد از سفارت نقدعلی بیگ در سال ۱۶۲۶/ ۱۰۳۵ به انگلستان می‌فرستادند. در آن زمان میرزا ابوالحسن سی و پنج ساله بود. معاصرانش وی را بلندقامت، سبزه، خوش هیكل و مخصوصاً خوش‌قیافه توصیف کرده‌اند، با ریش سیاه‌انبوه و دندانهای زیبا. یکی از ستایشگران انگلیسی او در وصفش چنین نوشته است: «اطوار او حقیقتاً دلپذیر و موزون و در بالاترین حد تصور گیراست، و در عین حال برانگیزانندهٔ حس احترام در بیننده، به‌طوری که حتی نزدیکان او فراموش نمی‌کنند که وی نمایندهٔ پادشاهی بزرگ است.» (۱)

میرزا ابوالحسن در شیراز در خانواده‌ای که با درباریان متنغد مربوط بود به دنیا آمده بود. ولی وقتی ستارهٔ اقبال داییش [میرزا ابراهیم کلانتر] که صدراعظم فتحعلی‌شاه بود افول کرد [و صدراعظم و همهٔ کسانی دستگیر شدند] میرزا ابوالحسن از بیم جان به هندوستان گریخت. وی نزدیک چهار سال در هند بود تا اینکه اجازه یافت به وطن باز گردد. مدتی در شیراز و اصفهان به کار پرداخت و سپس در دستگاه باجناقش [محمدحسین خان امین‌الدوله] که وزیر دوم دربار ایران بود به منشیگری گمارده شد. در دربار بود که میرزا ابوالحسن مورد توجه هارفورد جونز قرار گرفت. هارفورد جونز ادعا می‌کند او بود که میرزا ابوالحسن را به خاطر علم و اطلاعی که از رسوم انگلیسی‌ها در هند پیدا کرده بود به عنوان شخص واجد شرایط برای برعهده گرفتن مأموریت لندن به فتحعلی‌شاه پیشنهاد کرد. میرزا ابوالحسن اگرچه هفت ماه بیشتر در انگلستان نماند، هیجان قابل ملاحظه‌ای در آن دیار پدید آورد.

میرزا ابوالحسن و جیمز موریه در اوایل ماه مه ۱۸۰۹/ربیع‌الاول ۱۲۲۴ تهران را ترک گفتند و پس از سفری دور و دراز، شش ماه بعد، در اواخر ماه نوامبر همان سال/شوال ۱۲۲۴ به بندر پلیموت رسیدند که برای شخصی که در آفتاب و زیر آسمان بی‌ایر ایران بزرگ شده است به هیچ وجه فصل مناسبی نبود. تعداد همراهان میرزا ابوالحسن، برخلاف ملتزمان انبوه دو سفیری که قبلاً از ایران به هندوستان اعزام شده بودند، بسیار اندک بود و از نه یا ده نفر [منشی و] نوکر و پیشخدمت و مهتر تشکیل می‌شد. مسافت تهران تا تبریز را سوار بر اسب و گاه پیاده پیمودند و سپس به همین ترتیب از خاگ عثمانی گذشتند تا سرانجام به استانبول رسیدند. چند هفته در این شهر استراحت کردند و بعد رهسپار بندر اسمرانه (ازمیر) شدند. در استانبول میرزا ابوالحسن و همهٔ همراهانش در ضیافت شام و مجلس رقصی که ایلچی انگلیس ترتیب داده بود شرکت کردند. نوکرهای میرزا ابوالحسن برای اولین بار در عمر خود بود که باچشمان حیرت‌زده شاهد معاشرت و رقص مردها و زنها باهم بودند. رقص والس

مخصوصاً باعث اعجاب ایشان شده بود و یکی از آنان را وادار کرد از ارباب خود بپرسد: «آقا، راستی بعد از این حرکات چیزی می‌شود؟» (۲) در بندر اسمیرنه جمعیت انبوهی از اهالی شهر گرد آمده بودند تا ایرانیها را تماشا کنند. ملوانان برفراز تیرکهای افقی بادبانهای کشتی رفته بودند و زمانی که میرزا ابوالحسن پا بر عرشهٔ ناو* «ساکسیس» گذارد پانزده تیر توپ به احترام وی شلیک شد. این ناو را دولت بریتانیا اختصاصاً برای حمل ایلچی ایران اعزام داشته بود و میرزا ابوالحسن و همراهان در معیت جیمز موریه با آن تا جزیرهٔ مالت سفر کردند و در آنجا در ادامهٔ سفر دریایی خود به ناو* «فورمیدیل» منتقل شدند. ایرانیها با آنکه همه‌چیز برایشان تازه و ناآشنا بود سرعت به شرایط مسافرت دریایی خو گرفتند، هرچند که بعضی اوقات از وضع آب آشامیدنی و موجود نبودن میوهٔ تازه زبان به شکایت می‌گشودند. میرزا ابوالحسن به خوردن غذا با کارد و چنگال عادت کرد و از موریه درس انگلیسی می‌گرفت و سؤالهای بیشماری می‌پرسید و جوابهای موریه را بدقت در کتابچه‌ای یادداشت می‌کرد.

اعضای هیئت ایرانی سرانجام پس از سفر دریایی تقریباً سه‌ماههٔ خود روز ۲۵ نوامبر ۱۸۰۹/۲۱ شوال ۱۲۲۴ وارد پلیموت شدند و اجباراً چهار روز ملال‌آور را در قرنطینه گذراندند تا اجازه یافتند قدم به خشکی بگذارند. در این هنگام مراسم استقبال رسمی آغاز شد: شلیک تیرهای توپ، بازدید از گارد افتخار، و دیدار مقامات محلی به‌همراهی بانوانشان از میرزا ابوالحسن. به این ترتیب ایرانیها سه شب را در بندر گذراندند و سپس همگی به همراهی موریه رهسپار لندن شدند. در انگلستان جاده‌ها برخلاف ایران و ترکیه هموار و برای مسافرت باوسایط نقلیهٔ چرخدار مناسب بود. از اینرو ایرانیها قادر بودند پدیدهٔ نوظهور و هیجان‌انگیز مسافرت با دلیجان را تجربه کنند. هر دلیجان را چهار اسب می‌کشید و در این حال ایرانیها که بشیوهٔ مرسوم خود چهارزانو توی دلیجان نشسته بودند از سرعت جابه‌جایی خود غرق حیرت می‌شدند و از راحتی و گرمای مهمانسراهای کنار جاده که شب را در آنها

می گذراندند و تفاوتشان با کاروانسراهای محقر و فاقد حرارت ایران و ترکیه از زمین تا آسمان بود تعجب می کردند. مسافرت هیئت ایرانی به خوشی ادامه یافت تا به محلی به نام *هارتفورد بریج رسیدند که کنار شاهراه غربی انگلستان در فاصله سه منزلی لندن واقع بود. در اینجا وزیر خارجه بریتانیا برای ادای احترام مخصوص دوتن از صاحب منصبان عالی رتبه خود را با چند کالسکه فرستاده بود تا به ایلچی ایران خوشامد بگویند و هیئت ایرانی را تا لندن همراهی کنند. میرزا ابوالحسن که با رسوم انگلیسی ها نا آشنا بود، منتظر مراسم مفصلتر و مجللتری بود، چیزی شبیه به مراسم استقبال ایرانی که در مدخل شهرها همیشه در انتظار مهمانان برجسته است. اما در آن حال که از *هاوتز لو گذشتند و به پایتخت انگلستان نزدیکتر شدند و هنوز از انبوه جمعیت و سربازان به صف کشیده در امتداد مسیر و مقامات بلند مرتبه آماده استقبال خبری نبود توقعات بر نیامده میرزا ابوالحسن به صورت رگباری از فحش و ناسزا نسبت به میزبانان خود منفجر شد: از حاجی خلیل و محمدنبی استقبال بهتری در هند به عمل آمده بود، همچنین از ایلچی ایران در پاریس؛ این گونه بی توجهی اهانتی بود به قبله عالم و غیره و غیره.

از اینرو میرزا ابوالحسن وقتی روز ۴ دسامبر / ۲۶ شوال به لندن وارد شد خلق خوشی نداشت. هر چه از دست اولیای دولت بر می آمد برای آسایش او انجام دادند. خانه ای برای اقامت او اجاره کردند. که متعلق به جان ملکم بود (واقع در شماره ۹ خیابان *منسفیلد منشعب از میدان *پورتلند)؛ تعدادی خدمه انگلیسی و یک کالسکه اختصاصی در اختیارش قرار دادند و خرج سفره و هزینه لباسشویی اش را بر عهده گرفتند. جیمز موریه شب و روز مراقب بود و حتی با میهمانان ایرانی همخانه شد. سرگور *اوزلی، بارونیت، که از رجال بازنشسته حکومت هندوستان بود و با زبان و ادبیات فارسی آشنایی نزدیک داشت به عنوان میهماندار رسمی میرزا ابوالحسن انتخاب شد و برای راضی نگاهداشتن میهمان از راه رسیده از هیچ کوششی فروگذار نکرد. اما راضی کردن میرزا به هیچوجه آسان نبود چون می گفت اگر از دستورات فتحعلی شاه

اطلاعت نکند و نتواند ظرف چهار روز از ورودش به لندن به حضور پادشاه انگلستان برسد کارش زار خواهد بود و وقتی به تهران بازگشت ای بسا سرش برباد رود. او نه حاضر بود ملاحظهٔ کهنولت و بیماری پادشاه، جورج سوم، را بکند و نه ملاحظهٔ این را که پادشاه در خارج از لندن در قصر *وینزر به سر می برد. میرزا ابوالحسن تهدید کرد که پیش از موعد مقرر به تهران باز خواهد گشت و گفت پیش از رسیدن به حضور پادشاه به هیچ وجه از خانه خارج نخواهد شد. بار دیگر انگلیسی ها از ترس لطمه ای که ممکن بود از گزارش نامساعد ایلچی ایران از پذیرایی خود در لندن به روابط انگلستان و ایران وارد آید تصمیم گرفتند برای جلب رضایت خاطر جناب ایلچی از هیچ «خوش خدمتی» فروگذار نکنند.

اولین اقدام این بود که وزیر امور خارجهٔ بریتانیا، لرد ولزلی، که به تازگی به این مقام منصوب شده بود و قبلاً از سال ۱۷۹۸/۱۲۱۲ تا سال ۱۸۰۵/۱۲۲۰ فرمانفرمای هندوستان بود و اهمیت زیادی برای اتحاد با ایران قائل بود رسماً به همراهی وزرای دیگر کابینه در حالی که همگی لباس تمام رسمی پوشیده بودند از میرزا ابوالحسن دیدار کنند. بعد شخص نخست وزیر، مستر اسپنسر *پرسیوال، درخانهٔ شمارهٔ ۹ خیابان منسفیلد حضور یافت و وعده داد نامه ای به فتحعلی شاه بنویسد و در آن توضیح بدهد که ملاقات فوری دیپلمات های خارجی با پادشاه به محض ورودشان، در انگلستان معمول نیست و تأخیری که در امر شرفیابی نمایندهٔ ایران پیش خواهد آمد طبیعی است و هیچگونه قصد اهانت یا بی احترامی در کار نیست. میرزا ابوالحسن از این وعده تاحدی آرام شد.

در آن تاریخ رفتن وزیر امور خارجهٔ بریتانیا به خانهٔ يك سفير، تا چه رسد به شخص نخست وزیر، امری بی سابقه بود مگر احیاناً در مورد پرسابقه ترین سفرای کبار. اگرچه روزنامهٔ «تایمز» و روزنامه های دیگر لندن میرزا ابوالحسن را مرتباً در مطالب خود «سفير کبير ایران» می خواندند ولی ایلچی ایران در واقع چنین مقامی نداشت. روزی که

هارفورد جونز خبر انتصاب میرزا ابوالحسن را به وزارت خارجه بریتانیا گزارش کرده بود او را «کاردار موقت» خوانده بود. از اینرو ابراز این همه لطف به یک دیپلمات مسائل باریک تشریفات را مطرح می‌ساخت. چطور ممکن بود پادشاه به خاطر به حضور پذیرفتن یک کاردار موقت از بستر بیماری برخیزد، در حالی که دیپلماتهای خارجی ارشدتر مقیم لندن - سفرای کبار و وزرای مختار - یقیناً از این تبعیض احساس ناراحتی می‌کردند؟ وزیر امور خارجه برای جلوگیری از این نوع مشکلات تصمیم گرفت ایلچی ایران را ارتقاء مقام دهد. جیمز موریه اتخاذ موضع جدید را برای رئیس خود در تهران چنین توضیح داد:

اولین مشکل بزرگ این بود که معلوم کنیم ماهیت دیپلماتیک میرزا ابوالحسن حقیقتاً چیست. اگرچه شما عنوان بسیار پایینی بدو داده بودید ولی در اینجا به خاطر مسائل سیاسی صلاح دانستیم عنوان خیلی بالاتری به او بدهیم که سرانجام «سفیر فوق‌العاده» تعیین شد.^۱ (۳)

مقامات وزارت خارجه برای دفاع از موقعیت خود به جیمز موریه دستور دادند گزارش پُر و پیمانی از استقبال هارفورد جونز در تهران را در اختیار روزنامه‌ها قرار دهد تا «در صورتی که پذیرایی خاص و ممتاز میهمان ایرانی ما مورد اعتراض وزرای خارجه و یا سفرای کبار کشورهای دیگر قرار گرفت به عنوان وسیلهٔ پژوهش‌خواهی از آن استفاده شود.» (۴) هر چند هارفورد جونز ده ماه زودتر به تهران رسیده و مورد استقبال قرار گرفته بود و ورود او به تهران اینک به هیچ‌وجه «خبر»

۱) ایرانیها او را «وکیل» خود خوانده بودند. هارفورد جونز این واژه را به chargé d'affaires (کاردار) ترجمه کرده بود ولی اوزلی در لندن عقیده داشت که معنی minister (سفیر) هم می‌دهد. ایرانیها هارفورد جونز را که از نظر انگلیسی‌ها envoy (وزیر مختار در کاربرد دقیق و «فرستاده» در کاربرد عام) بود «وکیل» می‌خواندند بنابراین برای حل مشکل موافقت شد که میرزا ابوالحسن را - envoy extraorinary (سفیر فوق‌العاده) بنامند. [توضیح مؤلف] مترجم می‌افزاید: در کاربرد امروز واژه «سفیر کبیر» («ایلچی بزرگ» دوران قاجار) معادل ambassador و «وزیر مختار» معادل minister plenipotentiary است.

محسوب نمی‌شد، روزنامه* «مورنینگ کرائیکل» با احساس و وظیفه‌شناسی يك ستون تمام از صفحه اول شماره ۱۲ ژانویه ۱۸۱۰/۶ ذی‌الحجه ۱۲۲۴ خود را به درج شرح مفصلی از «پذیرایی شایان» هارفورد جونز در دربار ایران اختصاص داد. در کنار آن مجلب کوتاهتری چاپ شده بود درباره ضیافت کمپانی هند شرقی به افتخار میرزا ابوالحسن در شب قبل که در آن لرد ولزلی، هنگام پاسخ گفتن به شعار نوشانوش «اتحاد طبیعی ایران با قلمرو متحد بریتانیا و ایرلندا»، سخنرانی «پرحرارتی» ایراد کرده و در آن به اطلاع حضار محترم و عالی‌شان مجلس رسانده بود که به عقیده عالیجناب سفیر ایران این کشور «سالها به صورت سد دفاعی محکمی برای حفظ منافع بریتانیای کبیر و کمپانی هند شرقی باقی خواهد ماند.» در نظر انگلیسی‌ها ایران دست کم تا سال ۱۹۴۷/۱۳۲۶ ش که هندوستان و پاکستان استقلال یافتند عیناً به صورت چنین سدی باقی ماند.

لرد ولزلی در تاریخ ۱۱ دسامبر ۱۸۰۹/۴ ذی‌القعدة ۱۲۲۴ در نامه‌ای که به دربار نوشت و از پادشاه تقاضا کرد میرزا ابوالحسن را هر چه زودتر به حضور بپذیرد، او را «سفیر فوق‌العاده و وزیر مختار» توصیف کرد. وزیر امور خارجه از پادشاه خواست از نمایش «هر وسیله مناسب شکوه و جلال» فروگذار نشود مخصوصاً با توجه به «کوششهای عظیمی که حکومت فرانسه به آن دست زده است تا پادشاه ایران را از آن اعلیحضرت روگردان بسازد.» و درعین حال لرد ولزلی به پادشاه هشدار داد که میرزا ابوالحسن به هیچ‌وجه از پذیرایی خود در انگلستان راضی نیست چون نسبت به توقعات او از آن نوع تشریفاتی که معمولاً در دربارهای مشرق‌زمین متداول است بسیار متفاوت بوده است.» (۵)

جورج سوم به عنوان ابراز لطف مخصوص قبول کرد که میرزا ابوالحسن را به صورت خصوصی در کاخ ملکه (کاخ *بکینگهم کنونی) به حضور بپذیرد، و از مراسم «ورود از مدخل عمومی» صرف‌نظر شود، چون وقت کافی برای دادن ترتیبات لازم برای همه تشریفاتی که امر اخیر مستلزم آن بود وجود نداشت. در عین حال هر کاری از دست

مقامات انگلیسی بزمی‌آمد انجام دادند تا حداکثر استفاده از موقعیت به عمل آید و میرزا ابوالحسن احساس رضایت کند. گروه‌های زیادی از مردم به خیابانها آمدند تا عبور موکب فرستاده فوق‌العاده ایران را از خیابان مَنَسْفیلد به کاخ تماشا کنند. میرزا ابوالحسن همراه کفیل ریاست تشریفات دربار و سرگور اوزلی در یکی از کالسکه‌های سلطنتی سوار بود که با شش اسب زیبای کهر کشیده می‌شد و دوفرش درباری پشت آن ایستاده بودند. موریه و دیگران در سه کالسکه دیگر سوار بودند و پشت سر کالسکه ایلچی حرکت می‌کردند. نوکرهای ایرانی سردارپهای ارغوانی و شلوار سبز چسبان و جلیقه‌های گلابتون‌دوزی شده پوشیده بودند. هیئت را به عنوان ابراز لطف بیشتر از در بزرگ جلو کاخ که معمولاً تنها برای ورود اعضای خانواده سلطنتی گشوده می‌شد عبور دادند. میرزا ابوالحسن اعتبارنامه‌اش را که به مهر فتحعلی‌شاه مهور بود در یک جعبه طلا گذاشته بود و جعبه در یک سینی نقره جای داشت و روی آن را مخمل سرخ کشیده بودند. میرزا ابوالحسن که به قواعد و تشریفات شدید و اکید دربار ایران عادت داشت از مشاهده حالت نسبتاً خودمانی دربار انگلستان شگفت‌زده - و به قول جیمز موریه دَمَغ - شد. برای رسیدن به تالار پذیرایی نه معطلی در کار بود و نه نیازی به کندن کفش، و در آنجا پادشاه روی تخت به حالت جلوس نشسته بود بلکه سرپا ایستاده بود و آماده بود که بادستهای خود اعتبارنامه میرزا ابوالحسن را از دست او بگیرد.

فرستاده ایران پس از آنکه به حضور پادشاه بریتانیا رسید، آرامش خود را باز یافت و شروع کرد به لذت بردن از اقامت خود در انگلستان. در اندک مدتی جامعه اشرافی لندن میرزا ابوالحسن را به آغوش خود پذیرفت و با کنجکاوی و ولع تحت مذاقه قرار داد. کمتر بیگانه‌ای ممکن بود در مدت زمانی چنین کوتاه چنین تأثیری بگذارد، یا اینهمه قلب را مفتون خود سازد. هنوز چهار هفته از ورود میرزا ابوالحسن به لندن نگذشته بود که چارلز *لمب، مقاله‌نویس معروف چنین نوشت: «سفیر ایران در حال حاضر نقل همه مجالس است.» (۶) در حدود

اواخر ماه ژانویه ۱۸۱۰/ذی‌الحجه ۱۲۲۴، موریه در نامه‌ای به‌هارفورد جونز گزارش داد که «میرزای ما» به‌نحو بی‌سابقه‌ای مورد توجه قرار گرفته است، هم از جانب وزرا و هم اعضای خاندان سلطنت؛ وی به موقعیتی دست یافته است که قبل از ورودش محال بود در تصور دولت بریتانیا یا دولت ایران بگنجد. «همه از میرزا فوق‌العاده راضی هستند... قابلیتش نه تنها در حل و فصل امور دولتی، بلکه در هر میهمانی خصوصی که به آن دعوت می‌شود نمایان است. زن‌ها مخصوصاً برایش سرو دست می‌شکنند و چنان سعی دارند به‌هر وسیله‌ای شده به او معرفی شوند که انگار او شخص پادشاه ایران است». (۷) چند هفته بعد موریه گزارش داد که میرزا ابوالحسن شخص اول و مورد توجه در تمامی مجالس اعیانی است به‌طوری که کمتر دعوتی می‌شود که میرزا ابوالحسن شمع آن محفل نباشد. وی در برابر دلربایی زیبارویان جوان دل از کف داده است. (۸)

دختر لرد مینتو از لندن به پدرش در کلکته نوشت که «سفیر جدید ایران که به همراهی مستر موریه به اینجا آمد بسیار خوش قیافه است و سخت مورد توجه خانمها قرار گرفته». (۹) میرزا ابوالحسن در جمع خانمها از میس *ولزلی پول خواهرزاده وزیر امور خارجه بیشتر خوشش می‌آمد ولی بسیاری کسان دیگر هم بودند، چه شوهردار و چه بی‌شوهر، از جمله مسیز پرسیوال همسر نخست‌وزیر که جمالشان و توجهی که به او مبذول می‌داشتند میرزا ابوالحسن را مسحور می‌ساخت. با این وجود از هیچ مورد فضاحتی که نام میرزا ابوالحسن را به یکی از بانوان اشرافی مربوط کند اطلاعی در دست نداریم، هر چند که سیاح انگلیسی جیمز بیلی *فریزر که ده سال بعد در تهران بود ادعا می‌کند که خود شاهد بوده است چطور میرزا ابوالحسن در مجالس مهمانی از موفقیت‌هایش در جمع بانوان لندن داد سخن می‌داده و «علناً با ذکر نام از خانمهای اشراف و دوشیسا و دیگران و تعدادی خانمهای پایین‌تر که می‌گویند با آنها سر و سری داشته اسم می‌برد و نامه‌هایشان را از جیب بیرون می‌آورد و به صدای بلند می‌خواند تا بر حقیقت‌گویی خود مهر

تأیید زده باشد. اما در اظهارات او نه به خاطر اعتمادی که به هموطنان مؤنث خود داریم، بلکه به خاطر نادرستی خودش که معروف همگان است تردید باید کرد.» (۱۰) اما در یادداشتهای مفصل روزانه‌ای که میرزا ابوالحسن در ایام اقامتش در لندن می‌نوشت [= «حیرت‌نامه»] به هیچ موردی بر نمی‌خوریم که نشان بدهد وی با هیچ‌یک از زنانی که غزلسراییشان را می‌کرد عملاً رابطه داشته است. وی در یادداشتهای خود نوشته است آرزو می‌کند «کاش خداوند نسوان ایران را به عفت و عصمت زنان انگریز بهره‌ور گرداند چنانچه آن زنان آزاد و مختارند و کسی را بر ایشان تسلطی نیست بجز شوهران خود پندارند مردی در جهان خلق نشده و اینکه بی‌حجاب روی آفتاب‌مثال را به دوستان صدیق شوهران خود نمایند از فرط محبتی است که با شوهران خود دارند که میهمان عزیز او را گرامی دارند.» (۱۱) در قسمت دیگری از یادداشتهای خود، میرزا ابوالحسن از خانمهای انگلیسی تعریف می‌کند، چون حتی پس از به دنیا آوردن ده فرزند یا بیشتر خوش‌اندام باقی می‌مانند، در حالی که زنان دیگر «بعد از دو یا سه شکم زایمان پیر و از کار افتاده می‌شوند.» (۱۲)

پرینس ویلز [ولیعهد] و همسرش که جدا از هم زندگی می‌کردند هر کدام يك مجلس مهمانی به افتخار میرزا ابوالحسن برپا کردند. به همین ترتیب دوک *یورک و دوک *کمبرلند و وزیر امور خارجه و رؤسای کمپانی هند شرقی و بسیاری از کسان دیگر، و از جمله معروفترین خانمهای لندن که مهمانی‌هایشان زبانه زد بود. میرزا ابوالحسن به همراهی دوستان و هواخواهانش منظمأً به اُپرا و تئاتر می‌رفت. اسمش مرتبأً در ستون اخبار محافل و مجامع در روزنامه‌ها ذکر می‌شد. قدرت جاذبه‌اش طوری بود که برگزار کنندگان مجالس خیریه و جمع‌آوری اعانه، با یا بدون اجازه او مدعی بر خورداری از حمایتش می‌شدند. او مدل نقاشان مینیاتور است، جان *بیکن پیکر تراش و نیز دونقاش چهره پرداز معروف آن زمان، تامس *لارنس و سر ویلیام *بیچی قرار گرفت و این هنرمندان تصویر و مجسمه‌اش را ساختند. تصویر تمام قامت او اثر نقاش

اخیر (تصویر ۴) به سفارش کمپانی هند شرقی در ازای اجرتی برابر ۲۵۰ «گینی» (۲۶۲ لیره و ۱۰ شیلینگ) کشیده شد و پس از آنکه در سال ۱۸۱۰/۱۲۲۵ مدتی در آکادمی سلطنتی به نمایش گذاشته شد، سالها بر یکی از دیوارهای * «اینندیا هاوس» واقع در خیابان * لیدن‌هال آویزان ماند و بعد به ساختمان قدیمی * «اینندیا آفیس» در * وایت‌هال انتقال یافت. میرزا ابوالحسن با معرفی سرگور اوزلی فراداسون شد (نگاه کنید به فصل ۱۳). در بازدید از مکانهای تماشایی لندن و حومه آن موجودی خستگی‌ناپذیر بود. کلیسای * سنت‌پال، * وست‌مینستر آبی، بانک انگلستان، موزه بریتانیا، کارخانه‌ها و اسکله‌ها، همه را تماشا کرد.

میرزا ابوالحسن با وجود شرکت در خوشگذرانیها و شب‌زنده‌داریهای لندن در آستانه دوران معروف به «ریجنسی»^۲ برای حفظ سلامت خود هر روز در پارک اسب سواری می‌کرد و کسانی که در پارک بودند او را اغلب در حال پرتاب نیزه به سوی مستخدمانش مشاهده می‌کردند. روزهای یکشنبه به همراهی آدم‌های متحد در پارک * کنزینگتن قدم می‌زد و حضور او در پارک در جامه رنگارنگ ایرانی توجه زیادی را جلب می‌کرد. میرزا ابوالحسن آدم حرافی بود و در مدت کوتاهی آنقدر انگلیسی یاد گرفته بود که بتواند درباره بیشتر مسائل روز اظهار نظر کند. او همچنین شهرتی به عنوان یک آدم حاضر جواب پیدا کرده بود. یکی از داستانهایی که در ارتباط با او دهان به دهان می‌گشت این بود که از او می‌پرسند آیا حقیقت دارد که در ایران مردم خورشید پرستند. میرزا جواب می‌دهد: «در ایران نه، اما در انگلستان اگر من اتفاقاً خورشید را توانستم ببینم، آن را خواهم پرستید.» (۱۳) میرزا ابوالحسن طوری توجه عمومی را به خود جلب کرده بود که در این زمان یکی از نشریات ادبی لندن بانام [فرانسوی] * «لایل آسامبله» یک سلسله مطالب خیالی با عنوان «نامه‌های ایرانی» چاپ کرد. نشریه دیگری به نام * «استیتس‌من» زیر عنوان «سفر ایران» ده خط از تصنیفی را که درباره میرزا ابوالحسن ساخته شده بود به چاپ رسانید.

۲) Regency، دوران نایب‌السلطنگی (۱۸۱۱ تا ۱۸۲۰) جورج، پرنس ویلز که بعداً با نام جورج چهارم به سلطنت رسید. - م.

بند اول تصنیف که به تقلید از یکی از ترانه‌های معروف ساخته شده بود به شرح زیر است:

سفير ايران آمده بدانگلستان
 ناپليون ميگه آی امان!
 سفير آدم با اسم و رسمي است
 گفته بهما در ملك ايران
 سياست فرانسوي تماماً خواهد شد داغان
 با پارله‌وو، ووله‌وو، تخت‌نرد و اسفتازا^۳
 ناپليون ميگه آی امان!^۴(۱۴)

چندی بعد ایرانی پرشور مطلبی نوشت که در مطبوعات به چاپ رسید. نامه‌ای که میرزا ابوالحسن به روزنامه * «مورنینگ پست» نوشت و در شماره ۲۹ مه ۱۸۱۰/۲۴ ربیع‌الثانی ۱۲۲۵ آن روزنامه چاپ شد به ادعای نویسنده در پاسخ به خواهش شخصی بود که نامش را فاش نساخته بود و از او خواسته بود دربارهٔ چند و چون مردم انگلیس و تأثیری که روی او گذاشته‌اند اظهار نظر کند. اظهار نظرهای میرزا ابوالحسن جز در یکی دو مورد - ازدحام بیش از حد مهمانان در مجالس میهمانی‌شبانہ و ازدواج دوشیزگان زیبای انگلیسی با شوهران زشت به خاطر پول یا القاب اشرافی - به نحو مقهور کننده‌ای سماعه بود. وی نوشت: «من مردم انگلستان را خیلی دوست داشتم. به من خیلی خوب، به من خیلی با ادب.» و برخوردار بودن مردم را از نعمت آزادی ستود. وی نوشت: «مردم همه خوشحال، می‌کنند هر کار دلشون خواست، می‌گن هرچی دلشون خواست، تو روزنامه مینویسن هرچی دلشون خواست.» پادشاه و خانوادهٔ سلطنتی انگلستان را تحسین کرد و مخصوصاً مراقبتی که در مؤسسات خیریه از سربازان و ملوانان پیر و همچنین از کودکان فقیر

(۳) Parlez - vous و Voulez - vous عبارت فرادری است به معنی «آیا صحبت می‌کنید» و «آیا می‌خواهید». و اما بازی تخت‌نرد و اسفتازا کلاً سرآ هر دو از فرانسه بدانگلستان راه یافته‌اند، هرچند که هر دو اتناً اصل را نسب ایرانی دارند. - م.
 (۴) برای ترجمهٔ متن کامل تصنیف نگاه کنید به پیوست ۴ در انتهای کتاب.

می‌شد او را سخت تحت تأثیر قرار داده بود. اما زنان انگلستان بودند که بیشترین سهم از تعارفات چرب و نرم میرزا ابوالحسن نصیب آنها شده بود.

خانمهای انگلیس خیلی قشنگ، خیلی زیبا. من خیلی مسافرت کرد. من عربستان رفت، کلکته رفت، حیدرآباد، پونه، بمبئی، گرجستان، ارمنستان، استانبول، مالت، جبل الطارق. من قشنگترین خانمهای گرجی، چرکسی، ترک، یونانی دید ولی هیچ—کدام مثل خانمهای انگلیسی زیبا نیست. همه خیلی زرنگ. انگلیسی حرف میزن، فرانسوی حرف میزن، ایتالیایی حرف میزن، خیلی خوب ساز میزن، خیلی خوب آواز میخون. اگر خانمهای ایران مثل خانمهای انگلیس بود من خیلی خوشحال.

اظهار نظر دوستانه‌ای که روزنامه سه روز بعد درباره نامه میرزا ابوالحسن کرد نشانه مقام و محبوبیتی است که فرستاده ایران توانسته بود در مدت کوتاه اقامت خود در لندن کسب کند. نویسنده مطلب «سفر کبیر ایران» را (که از او عیناً به همین شکل نام برده شده بود) به خاطر معلومات قابل تحسینی که در زبان انگلیسی پیدا کرده بود ستود و اظهار امیدواری کرد که با توجه به «رفتار مؤدبانه و خوی مسالمت‌آمیز و فضایل ذاتی اصیلش» پادشاه ایران «او را بار دیگر برای برعهده گرفتن يك مأموریت دیپلماتیک به این کشور انتخاب کند.» روزنامه نوشت که رفتار میرزا ابوالحسن در انگلستان «با حسن قبول عامه مردم و بالاخص محافل اشرافی که در آنها آمد و رفت می‌کند مواجه شده است.» (۱۵)°

کشف علل موفقیت میرزا ابوالحسن در لندن دشوار نیست. اهمیت زیادی که در آن زمان دولت انگلستان برای دوستی با ایران قائل بود و اضافه بر آن، علاقه شخصی وزیر امور خارجه به ایران می‌بایستی درهای زیادی را به روی میرزا ابوالحسن گشوده باشد، مخصوصاً از این جهت که لرد وولزلی شخصاً آدمی اجتماعی و اهل معاشرت و مرد مورد توجه خانمها بود. اما این عامل را به تنهایی نمی‌توانیم موجب محبوبیت عظیم میرزا ابوالحسن در انگلستان بدانیم. عوامل مؤثر دیگر را باید

(۵) متن کامل نامه میرزا ابوالحسن و پاسخ روزنامه در پیوست ۴ به چاپ رسیده است.

شخصیت زنده و پرتحرک خود او و قیافه جذاب و لباس پوشیدن متفاوتش بدانیم. مطالبی که روزنامه‌ها درباره این مرد «خوش‌سیما در جامه‌های فاخر» که نماینده ایران افسانه‌ای دور افتاده بود می‌نوشتند کنجکاوی مردم را دامن می‌زد، مخصوصاً که شایع کرده بودند میرزا ابوالحسن پدر شصت و سه فرزند است! اما خوانندگان محترم را زنهار می‌دادند که برای ایرانیها داشتن این تعداد فرزند کثرت اولاد محسوب نمی‌شود، «گواینکه به دنیا آمدن شش تن از فرزندان او در یک روز یقیناً نشانه‌ای از خوش‌اقبالی میرزا ابوالحسن محسوب شده است، حتی در ایران.» (۱۶) در حقیقت میرزا ابوالحسن تنها یک همسر و یک فرزند داشت که هر دو در ایران مانده بودند. شکی نیست که روزنامه‌های انگلستان او را به نحوی شاید بر اثر تلقین جیمز موریه ناقلاب با فتحعلی‌شاه کثیرالاولاد قاطی کرده بودند چون دو سال بعد جیمز موریه در نخستین سفرنامه خود نوشت که فتحعلی‌شاه شصت و چهار پسر دارد که چهارتن از آنان به همراهی دو دختر در یک‌شب به دنیا آمده‌اند.

اما میرزا ابوالحسن تنها اهل بزم و مرد مورد توجه خانمها نبود. او توانایی خود را در مذاکرات سیاسی نیز نشان داد. او وظیفه داشت مواردی را که در عهدنامه مجمل‌بلا تکلیف مانده بود روشن سازد. وی این موارد را اندک زمانی پس از ورودش در نامه‌ای به لرد ولزلی برشمرد. درخواست عمده ایران این بود که دولت بریتانیا با روسیه پیمان صلح نبندد مگر آنکه قبلاً ترتیب عقد عهدنامه صلح ایران و روسیه و باز گرداندن شهر تفلیس و نواحی دیگر از دست رفته در قفقاز را به ایران داده باشد. دومین درخواست این بود که اگر دولت بریتانیا قادر نبود ۲۰ هزار سربازی را که متعهد شده بود، در اختیار ارتش ایران بگذارد می‌بایستی سالانه ۲۰۰ هزار تومان - به جای ۱۲۰ هزار تومانی که قبلاً وعده آن داده شده بود - به عنوان کمک مالی به دولت ایران بپردازد. سوم، پادشاه ایران خواستار اعزام تعدادی افسر، توپچی، و همه‌جور

صنعتگر و افزارمند^۷ از جانب دولت بریتانیا به ایران بود. و بالاخره شاه مایل بود هر چند که از این مورد سخنی در عهدنامهٔ مجمل به میان نیامده بود - که دولت بریتانیا سفیری را به صورت نمایندۀ دائمی و مقیم خود در تهران بگمارد که اختیاراتش مورد قبول و شناسایی حکومت هندوستان باشد. این مورد انتقادی بود بوضع مغشوشی که در نتیجۀ چشم هم‌چشمی لندن و کلکنه بر سر امور ایران و خودداری فرمانفرمای هندوستان از تأیید مأموریت هارفورد جونز در تهران پدید آمده بود. میرزا ابوالحسن که حوصله‌اش از کُندی دولت بریتانیا در پاسخ دادن به درخواستهای ایران به‌سر آمده بود در یک مرحله از مذاکرات تلویحاً گفت که اگر انگلیسی‌ها زودتر جواب ندهند فتحعلی شاه ممکن است دوباره متوجه فرانسویها شود.

هر چند اولیای دولت بریتانیا حاضر نبودند در مورد صالح بازوسید تمهیدی بیشتر از به‌کار بستن «کلیۀ مساعی» خود از جانب ایران بدهند در مورد اجابت تقاضاهای دیگر فتحعلی‌شاه همراهی زیادی از خود نشان دادند. با افزایش کمک مالی سالانه و اعزام یک هیئت نظامی به ایران برای کمک به تربیت و تجهیز سپاهیان ایرانی موافقت کردند. مقداری توپ و تفنگ و مهمات سفارش دادند تا به ایران حمل شود و در اوایل ماه مارس ۱۸۱۰/ محرم ۱۲۲۵ اعلام کردند که سرگور اوزلی به‌عنوان سفیر کبیر پادشاه انگلستان به تهران فرستاده خواهد شد و کاری به کار فرمانفرمای هندوستان نخواهد داشت. میرزا ابوالحسن از شنیدن این خبر بسیار شادمان شد.

اگرچه میرزا ابوالحسن کارهایش را تا اوایل ماه مارس/ محرم دیگر تمام کرده بود ولی زودتر از نیمهٔ ماه ژوئیه/ جمادی‌الثانی موفق

(۷) مدرکی با عنوان «صورت مایحتاج ایرانیها» (۱۷) مورخ ۱۰ مارس ۱۸۱۰ که بدون امضاست از افراد زیر نام می‌برد: افسر ارتش، گروهبان، توپچی، افسر نیروی دریایی، ملوان، کشتی‌ساز، ساعت‌ساز، تفنگ‌ساز و قفل‌ساز، توپ‌ریز، «کاشف» معدن و معدنچی، چاپچی و حروف‌ریز و حکاک تصویر روی صفحه‌های مسی، شیشه‌گر، میناکار، بافندهٔ پارچهٔ پشمی. [توضیح مؤلف]

به عزیمت از انگلستان نگریدید. همراه او سرگور اوزلی و همسرش با کشتی رهسپار ایران شدند. این چند ماه تأخیر، هم به علت نامساعد بودن شرایط جوی و هم درانتظار فراهم آمدن سلاحها و مهماتی پیش آمد که قرار بود با خود به ایران ببرند. میرزا ابوالحسن برای بازگشت به وطن بی‌تابی می‌کرد و دولت بریتانیا برای حسن ختام اقامت او از هیچ کوششی فروگذار نکرد. ایلچی ایران بار دیگر به صورت جداگانه به حضور پادشاه و ملکه رسید و باز برای رفتن به قصر سلطنتی او را سوار یکی از کالسکه‌های دربار کردند، در حالی که فراشهای ملبس به جامه‌های تشریفاتی کالسکه را همراهی می‌کردند. دو طرف هدایایی مبادله کردند. روز ۱۴ ژوئیه ۱۸۱۰/۱۱ جمادی‌الثانی ۱۲۲۵ که میرزا ابوالحسن و همراهان لندن را ترک گفتند، جیمز موریه در دفتر یادداشت خود چنین نوشت: «تماشای عواطف و احساسات ایرانیان به هنگام ترک لندن چندان عجیب نبود. بسیاری از ایشان هنگام وداع با دوستانشان و خدمتکاران خانه و اهل محل واقعاً اشک ریختند و به نحو نمایانی متأسف بودند. ایشان در اندوه خود تنها نبودند. چون دوستانشان، مخصوصاً از طبقهٔ نسوان، به همان اندازه متأثر به نظر می‌رسیدند.» (۱۸)

يك دختر غمگین، سارا*رنکین بیست و دو ساله که از خدمتکاران خانه شماره ۹ در خیابان منسفیلد بود، ادعا کرد که از میرزا ابوالحسن حامله شده است. او چند روز بعد از عزیمت ایرانیها نامه‌ای به لرد ولزلی نوشت و تقاضای کمک کرد و برای تأیید ادعای خود اقرارنامهٔ رسمی و گواهی طبیبی را دربارهٔ حامله‌بودنش ضمیمه کرد. نامهٔ تلخی هم به‌هارفورد جونز در تهران نوشت و از سرگور اوزلی شکایت کرد که او را «يك فاحشه» خوانده و نقشه‌اش را - که به ادعای او مورد موافقت میرزا ابوالحسن قرار گرفته بوده - برای سوار شدن به کشتی حامل ایرانیان در لباس مبدل به صورت يك ملوان برهم زده است. همچنین تصویر خودش را برای هارفورد جونز فرستاد و تقاضا کرد آن را به شاه نشان بدهند تا اعلیحضرت ببینند که او «موجودی است قابل پسند اعلیحضرت» (۱۹) و به او اجازهٔ مسافرت به ایران را بدهند.

مقامات لندن از عملکرد میرزا ابوالحسن کاملاً راضی بودند. لرد ولزلی نامه‌ای به صدراعظم نوشت تا او را از «منش و خوی آشتی‌جوی و قدرت تشخیص» میرزا ابوالحسن آگاه سازد و از خردمندی شاه در انتصاب فردی «چنین شایسته» (۲۰) تشکر کند. سرگور اوزلی با آینده‌نگری نامه‌ای به رئیس هیئت مدیرهٔ کمپانی هند شرقی نوشت و پیشنهاد کرد برای میرزا ابوالحسن خان نیز مثل محمدنبی‌خان و دیگران يك مستمری ماهانه برابر یکهزار روپیه برقرار شود. اوزلی نوشت که پرداخت این مبلغ «برای اینکه میرزا ابوالحسن را تا ابد پایبند منافع کمپانی محترم کند کافی خواهد بود.» (۲۱) رؤسای کمپانی موافقت کردند و اندک زمانی قبل از عزیمتشان از انگلستان، سرگور اوزلی اجازه یافت که میرزا ابوالحسن را از برقرار شدن مقرری آگاه سازد. سرگور اوزلی گفت که مقرری پاداش زحمات او در تحقق اتحاد با ایران است و آن را نباید به صورت سابقه‌ای برای پرداخت مقرری به سفیران آیندهٔ ایران تلقی کرد. رئیس هیئت مدیرهٔ کمپانی در نامهٔ خود به میرزا ابوالحسن نوشت که این مقرری «مادامی که شما در حفظ روابط دوستانهٔ بریتانیای کبیر و ایران به‌سفیر کبیر بریتانیا مساعدت نمایید» (۲۲) منظمأ پرداخت خواهد شد.

بر اساس معیارهای آن زمان پرداخت وجه به يك فرد خارجی به منظور تأمین حسن‌نیت او و مآلاً پیشبرد منافع بریتانیا به هیچ‌وجه کار ناپسندی به‌شمار نمی‌رفت و ترتیب محرمانه‌ای نبود. رئیس هیئت نظارت کمپانی نامه‌ای به وزیر ایران نوشت و خواستار دریافت اجازهٔ پادشاه برای پرداخت مقرری «به‌نشانهٔ عالیترین مراتب احترام ما برای شخصیت (میرزا ابوالحسن) و باتوجه به حزم و حسن رفتار مشارالیه در مدت مأموریتش در این کشور (۲۳) گردید. ظاهراً از ناحیهٔ دربار ایران اعتراضی نشد و با آنکه گاه و بیگاه تردیدهایی نسبت به وفاداری میرزا ابوالحسن به انگلستان در ذهن مقامات لندن پیدا می‌شد میرزا تا زمان مرگش در سال ۱۸۴۶/۱۲۶۲ حقوق‌بگیر کمپانی هند شرقی باقی ماند. میرزا ابوالحسن به همراهی سرگور اوزلی و همسرش سرانجام در

ماه مارس ۱۸۱۱/ صفر ۱۲۲۶ پس از یک سفر دریایی طولانی و طاقت‌فرسا که هشت‌ماه طول کشید به ایران رسیدند. کشتی آنها در طول سفر در جزیره *مادِرا، بندر ریودژانیرو، جزیره سیلان و *کوچین توقف کرد. در بمبئی که محل آخرین توقف کشتی قبل از بندر مقصد بوشهر بود میرزا ابوالحسن خبر یافت که فتح‌علی‌شاه به پاداش موفقیتی که او در لندن کسب کرده به لقب خانی مفتخرش ساخته است. میرزا که از بادهٔ موفقیت سرمست شده بود در بمبئی با اصرار تمام خواستار این امر شد که اول حکمران بمبئی به دیدن او بیاید، هر چند که این کار مغایر رسوم محلی هند بود، و گویانکه مراسم استقبال رسمی باتمام تشریفات و از جمله شلیک بیست و یک تیر توپ به‌هنگام پیاده شدن او از کشتی به عمل آمده بود. میرزا ابوالحسن می‌گفت در لندن شخص نخست‌وزیر و همقطارانش اول به دیدن او آمده‌اند، چرا حکمران بمبئی نتواند. میرزا همچنین به خاطر نزدیک شدن به وطن خود بر آن شد که از آن پس آداب اسلامی را رعایت کند و از نوشیدن شراب در انتظار عمومی خودداری نماید.

سرگور اوزلی بزودی موفق شد موافقت فتح‌علی‌شاه را نسبت به عهدنامهٔ مفصل که جزئیات آن در لندن با شرکت میرزا ابوالحسن حل و فصل شده بود جلب کند. اوزلی سپس برای برقراری صلح بین ایران و روسیه به میانجیگری پرداخت و فتح‌علی‌شاه را ترغیب کرد که از میرزا ابوالحسن در مذاکرات استفاده کند. و بدینسان میرزا ابوالحسن مقدر بود که یکی از امضاکنندگان عهدنامهٔ گلستان باشد که در سال ۱۸۱۳/ ۱۲۲۸ بین ایران و روسیه منعقد شد و طبق مفاد آن ایران قسمت عمدهٔ مستملکات خود را در قفقاز از دست داد. فتح‌علی‌شاه سپس میرزا ابوالحسن را به روسیه فرستاد تا جزئیات نهایی عهدنامه را حل و فصل کند. فتح‌علی‌شاه در اثر تلقینات سرگور اوزلی در این گمان بود که روسها زیر فشار دولت بریتانیا به باز گرداندن بخشی از اراضی از دست رفته به ایران موافقت خواهند کرد. ولی روسها چنین نکردند. میرزا ابوالحسن که از سرسختی روسها و از فقدان حمایت بریتانیا که اوزلی وعدهٔ آن را داده

بود نومید شده بود نامه تلخی از سن پترزبورگ به زبان انگلیسی خاص خود به لرد *کاسلری که بعد از لرد ولزلی در سال ۱۸۱۲/۱۲۲۷ وزیر امور خارجه شده بود نوشت:

من حالا با دست خالی به ایران برگشت و نمی‌دانم قبله عالم بامن چه کرد. تقاضای من از آن مقام این است که مرا فراموش نکرد، و فراموش نکرد که من با برقراری صلح برای انگلستان چکار کرد. شما این راهم فراموش نکنید که بمخاطر قسم به شرف یک مرد انگلیس، قسم به شرف سفیر انگلیس و قولهای حتمی که در ایران بامن داده شد از قبله عالم استدعا کرد صلح را قبول کنند. واگر اوضاع همینطور بماند که حالا هست برای شرف انگلستان خیلی بد. من خیلی متأسف و فکر می‌کنم بزودی روزی می‌رسد که چشهای شما باز شود و مصالح واقعی و ارزش دوستی پادشاه ایران را دید. (۲۴)

او آخر سال ۱۸۱۸/۱۲۳۴ فتح‌علی شاه تصمیم گرفت میرزا ابوالحسن را برای دومین بار با مأموریت سیاسی به انگلستان بفرستد. در این زمان موقعیت سیاسی جهان به نحو چشمگیری دگرگون شده بود. روسیه و بریتانیا بار دیگر پیمان اتحاد بسته بودند. ناپلئون به آخرین شکست خود در *واترلو تن در داده بود و تهدید فرانسویان نسبت به هند که با عقب‌نشینی آنها از جزیره *موریس در سال ۱۸۱۰/۱۲۲۵ کاهش یافته بود اکنون بکلی از میان رفته بود. دوستی با ایران دیگر در نظر مقامات لندن یا کلکته اهمیت حیاتی سابق را نداشت و انگلیسیها بی‌تفاوتی خود را نسبت به ایران با سپردن امور سفارت به دست یک کاردار بعد از عزیمت او زلی از ایران در سال ۱۸۱۴/۱۲۲۹ نشان می‌دادند. همچنین هنوز مرکب امضای عهدنامه مفصل خشک نشده بود که انگلیسیها از ترس رنجاندن روسها با اصرار خواستار تجدید نظر در عهدنامه و حذف موادی شدند که آنان را به تربیت سپاهیان ایران متعهد می‌ساخت.

ایرانیها از این رو کاملاً حق داشتند از خودشان پیرسند روابطشان با انگلستان در چه وضعی است. اکنون برای یافتن پاسخ به این سؤال و در صورت امکان جلب حمایت انگلیسیها در برابر روسها بود که میرزا ابوالحسن را دوباره به لندن می‌فرستادند. او همچنین قرار بود اختلافی

را که بر سر اقساط معوق کمک مالی انگلستان به ایران بین طرفین پیش آمده بود حل کند.

انگلیسی‌ها به خاطر تغییر شرایط این بار شور و شوق کمتری در استقبال از میرزا ابوالحسن داشتند. مایل بودند با میرزا ابوالحسن نیز عیناً همان‌طور رفتار کنند که با هر دیپلمات دیگری، و بگذارند مخارجش را خودش بپردازد ولی اولیای دولت بریتانیا از ترس لطمه خوردن به روابط ایران و انگلستان که احتمال داشت باز روزی اهمیت سابق خود را پیدا کند، سرانجام موافقت کردند که خانه و کالسکه‌ای در اختیار میرزا ابوالحسن قرار دهند، چون عقیده داشتند این کار از پرداخت بدهی‌های او در آینده «در حالی که باعث ایجاد هیچگونه امتنانی هم نمی‌شود» (۲۵) ارزان‌تر تمام خواهد شد.^۸

میرزا ابوالحسن که از مسافرت دریایی به اندازه کافی سرخورده بود از راه خشکی با چندتن همراه از طریق استانبول و وین و پاریس رهسپار انگلیس گردید. یک ناو نیروی دریایی به ساحل فرانسه اعزام شد تا میرزا ابوالحسن و همراهان را به بندر دوور برساند. سفیر ایران در ماه مه ۱۸۱۹/ رجب ۱۲۳۴ وارد لندن شد و در ماه مارس سال بعد/ جمادی‌الاول ۱۲۳۵ انگلستان را ترك گفت و باز از راه زمینی عازم ایران گردید. دوست قدیمی او جیمز موریه به مهمانداری‌اش منصوب شد و خانه‌ای در خیابان *چارلز منشعب از میدان *برکلی در اختیار او قرار گرفت. میرزا ابوالحسن که شاید سردی دولت بریتانیا را احساس کرده بود به جیمز موریه هشدار داد که اگر پذیرایی از او درحد وین و پاریس نباشد «به‌هیچ صورت در تشریفات شرکت نخواهد کرد»، بلکه «سوار در کالسکه شخصی‌اش و ملبس به لباسهای روزمره‌اش» (۲۶) به دیدار شاهزاده نایب‌السلطنه (که ولیعهد،

۸) دومین مأموریت میرزا ابوالحسن به لندن برای دولت بریتانیا ۱۳۰۰۷ لیره و ۶ پنی خرج برداشت که ۲،۹۱۲ لیره و ۱۸ شیلینگ و ۱ پنی آن بابت «مخارج خانه» و «مخارج ضروری» از بودجه سرویس محرمانه پرداخت شد، ظاهراً به این خاطر که مورد پرس و جوی نمایندگان در پارلمان قرار نگیرد. [توضیح مؤلف]

پرینس ویلز، در این تاریخ چنین نامیده می‌شد) خواهد رفت. اولیای دولت این تهدید را جدی گرفتند. شش کالسیکه را که هر کدام با سه جفت اسب کشیده می‌شد به خیابان چارلز فرستادند تا میرزا ابوالحسن و همراهان را در روز ۲۰ مه/۲۵ رجب به * «کارلتن هاوس» ببرند. دسته‌هایی از سواران و نیزه‌داران سلطنتی کالسیکه‌ها را همراهی می‌کردند و بساط تشریفات را رنگین‌تر می‌ساختند. دو کالسیکه را به حمل‌هدایا (شمشیر جواهر نشان، قالیچه، مروارید و ترمه) برای شاهزاده نایب‌السلطنه و دیگر اعضای خانواده سلطنت اختصاص داده بودند. میرزا ابوالحسن که عصای نقره در دست داشت جبّه ابریشم‌دوزی شده با شکوهی پوشیده و عمامه‌ای مزین به سنگهای قیمتی بر سر نهاده بود. در حیاط کاخ، در جلو ساختمان شانزده اسب اصیل عربی صف کشیده بودند. اسبها هدیه مخصوص فتحعلی‌شاه به نایب‌السلطنه انگلستان بودند و از استانبول از راه دریا با نظارت یک افسر انگلیسی به نام سروان جورج * ویلاک که از اعضای هیئت نظامی انگلستان در ایران بود به بندر ماریسی حمل شده بودند.

لندن میرزا ابوالحسن‌خان را فراموش نکرده بود و در سفر دوم کارهای او بیشتر از سفر اول نقل مجالس بود. مجله‌ها و روزنامه‌ها درباره او چیز می‌نوشتند، نقاشان تصویرش را می‌کشیدند و حتی یک تصویر چاپ سنگی که میرزا ابوالحسن را سوار بر اسب خود نشان می‌داد در مغازه‌ها برای فروش عرضه شده بود. چارلز * گِرِویل وقایع‌نگار در یادداشت‌هایش نوشته است که میرزا ابوالحسن متوقع بود که در مراسم مقدم بر سایر سفرا باشد و چون با این امر موافقت نشد در یک مجلس پذیرایی در دربار حضور نیافت و به این خاطر شاهزاده نایب‌السلطنه از او رنجید. وقتی به میرزا ابوالحسن گفتند که به علت این اهانت وزرای دولت از ملاقات با وی خودداری خواهند کرد، از اسب نخوت به زیر آمد و از نایب‌السلطنه پوزش خواست. او برای توجیه رفتار خود گفت - همچنانکه در سفر قبل گفته بود - که کار او از ترس جانش به خاطر اطاعت نکردن از تعلیمات فتحعلی‌شاه بوده است.

قربان، قبله عالم به من گفتم جلوتر از همه برو و کنگره شما که من سز از کار آن دریاورد به من گفت آخر از همه برو. این برای من وقتی به ایران برگردم خیلی بد (وبه گردش اشاره کرد). (۲۷)

شایعه پردازان از پاریسی خبر یافته بودند که بانوی مرموزی میرزا ابوالحسن را همراهی می کند و این خبر را با وجد دهان به دهان نقل می کردند. می گفتند میرزا ابوالحسن این «زیباروی چرکسی» را (که با این عنوان از او در محافل یاد می شد) در بازار برده فروشان استانبول خریده است. همه کنجکا و بودند که اطلاعات بیشتری درباره وی به دست آورند، مخصوصاً چون او را دور از چشم مردان [نامحرم] نگاهداری می کردند و دو خواجه سیاهپوست مراقبش بودند. بانوان اشرافی لندن به بهانه دیدن او با هدایای گرانقیمت به سوی خیابان چارلز می شتافتند. یکی از آنان با اندکی قهر زنانه از وی چنین یاد کرده است: «این زن در حقیقت ارزش تماشا کردن ندارد. چشمهایش قشنگ است ولی اندام و رنگ پوستش افتضاح است. در نظر من مثل يك كلفت فرانسوی آمد که سرش را با کلاه پارچه ای ساده ای پوشانده و شال سیاه رنگی به خودش پیچیده باشد. رمیده و فروتن به نظر می آمد. تصور می کنم کنیزکی بیش نیست ولی از او آنقدر صحبت کرده اند که کنجکاوی آدم تحریک می شود.» (۲۸) دیگران نظر دیگری داشتند و یکی از آنان او را چنین توصیف کرد: «موجودی است واقعاً ستودنی با قد متوسط و تقارن فوق العاده. رنگ پوستش تیره است و موهایش به سیاهی شَبَق. ابروهای قوس دار سیاهی دارد و چشمهای سیاه قشنگ و نافذ. ترکیب اجزاء صورتش متناسب و مطبوع است.» (۲۹)

زیباروی چرکسی واقعاً زیبا بود یا نبود باعث پدید آمدن هیجان زیادی در آن زمان در لندن شد و تصویر قلمی او را چاپ کرده برای فروش در مغازه ها عرضه کرده بودند. اما میرزا ابوالحسن که بعد از مدتی از او خسته شده بود در اواخر ماه سپتامبر/ذی الحجه، چند ماه قبل از عزیمت خودش تصمیم گرفت او را با کشتی به استانبول پس

بفرستد. بانو را با تشریفات به همراهی دو افسر انگلیسی و تعدادی از خدمتکاران میرزا ابوالحسن به بندر *گرِنوِر_اِنْد رساندند و در آنجا در حضور جمعیت انبوهی که به اسکله آمده بودند تا شاید موفق به دیدنش شوند سوار کشتی شد. کسی نمی‌داند میرزا ابوالحسن زیباروی چرکسی را دوباره دید یا ندید. میرزا ابوالحسن بعد از این ماجرا به تماشای اسکاتلند و ایرلند رفت و در هر دو کشور با تشریفات تمام مورد استقبال قرار گرفت، هر چند که در شهر ادنبورگ زمانی که کوشید یک بانوی لندنی را که در همان هتل اقامت داشت در آغوش بگیرد دچار دردسر و گرفتاری شد.

در این بین میرزا ابوالحسن چند ملاقات دشوار و طولانی با وزیر امور خارجه داشت که از آنها طرفی نسبت. در اولین دیدارشان روز ۲۰ ژوئن ۱۸۱۹/۲۶ شعبان ۱۲۳۴ میرزا ابوالحسن سه هدف اصلی مأموریت خود را تشریح کرد: اول، و مهم‌تر از همه، میرزا ابوالحسن می‌خواست بداند «احساس فعلی انگلستان نسبت به ایران چیست؟» او گفت روشن است که بین دو کشور صمیمیت سالهای قبل دیگر وجود ندارد. اگر انگلیسی‌ها ایران را در حال حاضر رها کرده‌اند، این نکته را اعلیحضرت می‌خواهند بدانند «تا ایران بتواند سیاست جدیدی را به اقتضای مصالحش طرح‌ریزی کند» (۳۰) ثانیاً میرزا ابوالحسن خواستار پرداخت اصل و بهره اقساط معوق کمکی بود که سرگوراوزلی به ایران وعده داده بود. و ثالثاً فتح‌علی‌شاه از اینکه نمایندگی دولت انگلستان را در تهران یک کاردار برعهده داشته باشد (سروان هنری *ویلاک برادر جورج فوق‌الذکر) ناراضی بود و میل داشت که یک «سفیر عالی‌مقام» به تهران اعزام شود. شکایت دیگری که طنینی امروزی دارد و در یکی از ملاقاتهای بعدی مطرح شد مربوط به کیفیت و قیمت سلاحها و تجهیزات بود که دولتهای بریتانیا و هندوستان در اختیار ایران می‌گذاشتند.

لرد کاسلری نسبت به اعلام خطر میرزا ابوالحسن از «نفوذ روبه افزایش روسها در امور ایران» و اینکه در صورت فقدان حمایت بریتانیا «ایران به مرور زمان به صورت یکی از ایالات روسیه در خواهد

آمد» (۳۱) بی تفاوت ماند. او همچنین با پیشنهادهای خود که ایران باید با توجه به قدرت روسیه با آن کشور از در صلح و آشتی درآید کمکی به آسودگی خیال میرزا ابوالحسن نکرد. لرد کاسلری در دنباله سخنان خود چنین استدلال کرد که «شالوده پیمان ما (با ایران) ضرورت حفظ و حراست امپراتوری عظیم ما در هندوستان بود». وی گفت هر چند دشمن قبل از آنکه به هندوستان حمله ور شود ای بسا اول خاک ایران را اشغال کند «ولی ما به این خاطر نمی توانیم در دعوای کوچك ایران با دولتهای همسایه اش دخالت کنیم.» (۳۲) واقعاً چه دعوای کوچکی! حقیقت عریان این بود که انگلیسی ها در این ایام با روسیه پیمان اتحاد بسته بودند و به هیچ وجه نمی خواستند به خاطر ایران با روسیه درگیر شوند. ایرانی ها که برای بازگرداندن تفلیس و دیگر اراضی از دست رفته قلمرو خود روی انگلیسی ها حساب کرده بودند اکنون احساس لورفتگی و خیانت می کردند، مخصوصاً که طبق مفاد «تعهدنامه» ای که سرگور اوزلی در زمان عقد عهدنامه گلستان امضا کرده بود ایران حق داشت، مادامی که هیچ بخشی از اراضی از دست رفته به آن بازگردانده نشده، متوقع دریافت ۲۰۰ هزار تومان کمک مالی سالانه از دولت انگلستان باشد.

میرزا ابوالحسن که از موضعگیری دولت بریتانیا و تأنی آنها در مذاکرات روز به روز کم حوصله تر می شد روز ۳ مارس ۱۸۲۰/۱۷ جمادی الاول ۱۲۳۵ برای آخرین بار با لرد کاسلری ملاقات کرد و چند هفته بعد به همراهی جورج ویلاک لندن را بسوی پاریس ترك گفت. در این میان کاری از پیش نبرده بود جز جلب موافقت بریتانیادار رفع مشکلات تحویل اسلحه. اولیای دولت بریتانیا به صراحت خاطر نشان ساخته بودند که در امر بازگرداندن اراضی از دست رفته ایران هیچ کاری انجام نخواهند داد. آنها همچنین «تعهدنامه» اوزلی را برگردن نگرفتند و مسئله پرداخت کمک مالی سالها يك موضوع مورد اختلاف باقی ماند تا سرانجام در سال ۱۸۲۸/۱۲۴۳ انگلیسی ها بر رغم ابراز ترحار ایرانیان مصرا نه خواستار حذف آن از صورت تعهدات عهدنامه ای خود

شدند. و سروان هنری ویلاک تا سال ۱۸۲۶/۱۲۴۱ همچنان کاردار باقی ماند. در این زمان که انگلیسی‌ها احساس تهدیدی از ناحیه روسها نسبت به امپراتوری‌شان درهند کردند دوباره به‌یاد دوستی‌شان با ایران افتادند و وزیر مختار تمام عیاری به تهران فرستادند.

میرزا ابوالحسن دیگر به انگلستان باز نگشت. در تهران مدتی مشاور فتحعلی‌شاه در امور خارجه بود و در سال ۱۸۲۴/۱۲۴۰ اولین وزیر امور خارجه ایران شد، و این انتصابی بود که ده سال تا زمان مرگ فتحعلی‌شاه ادامه یافت. میرزا ابوالحسن پس از قطع رابطه دوساله‌ای (از ۱۸۳۸/۱۲۵۴ تا ۱۸۴۰/۱۲۵۶) که در مناسبات انگلیس و ایران پیش آمد - این بار به علت مخالفت شدید بریتانیا با کوشش ایران برای فتح شهر هرات در افغانستان که برخلاف موضع قبلی‌شان در زمان سفارت مهدی‌علی‌خان به تهران مصمم بودند به‌هیچ قیمتی نگذارند به دست ایرانیها بیفتد - بار دیگر به وزارت امور خارجه منصوب شد.

میرزا ابوالحسن در اولین روزهای تصدی وزارت خارجه به‌نظر انگلیسی‌ها رفتاری دوستانه با آنها نداشت و جیمز بیلی فریزر نویسنده و سیاح انگلیسی که در این ایام به ایران سفر کرد به‌نحو استهزاء آمیزی از اوسخن گفت. میرزا ابوالحسن به احتمال زیاد در این زمان از دریافت مقرری ماهانه خود از کمپانی هند شرقی خجالت زده بود. هنری ویلاک عقیده داشت این امر باعث می‌شود که میرزا ابوالحسن از ترس «اتهام یک خط ضد انگلیسی در پیش بگیرد. اما میرزا ابوالحسن قلباً اعتقاد راسخی به فواید اتحاد با انگلستان داشت و با گذشت سالیان «فربه‌جان»^۹ (که نام خودمانی او در میان انگلیسی‌ها بود) فرد محبوب و مورد علاقه آنان گردید. میرزا ابوالحسن که ظاهراً از حمله افترا آمیزی که فریزر در سفرنامه خود به او کرده بود اطلاعی نداشت در سال ۱۸۳۳/۱۲۴۹ که وی بار دیگر به تهران آمده بود به گرمی از او استقبال کرد. این بار سیاح انگلیسی وزیر ایرانی را همچنان خوش‌قیافه و سرزنده دید،

هر چند که گذشت زمان بر راستی قامت و انبوهی ریش او آسیب رسانده بود. در این سفر فریزر میرزا ابوالحسن را يك «پیرسر دلشاد شبیه به يك بت چینی» توصیف می کند که مهمانان خارجی را با انگلیسی شکسته بسته اش و استفاده مکرر از عبارتهای God bless me! [خداوند مرا ببخشاید] و pon my honour [به شرفم سوگند] به خنده وامی داشت. (۳۴)

در سال ۱۸۴۱/۱۲۵۷ پس از برقراری دوباره روابط دیپلماتیک بین دو کشور، میرزا ابوالحسن در جریان مذاکراتی که برای عقد يك عهدنامه بازرگانی صورت گرفت و انگلیسی ها سالها بود خواستار آن بودند کمکهای مؤثری کرد. سرجان مکنیل^{۱۰} وزیر مختار دولت انگلستان در ایران به زنتش نوشت «فربه جان که حالا وزیر امور خارجه شده است رفتارش در تمامی جریان عالی بود و ترتیب کار بدون رد و بدل شدن حتی يك کلمه نامطبوع داده شد.» (۳۵)

عالیجاه جوزف* وولف کشیش (پدر سر هنری دراموند* وولف وزیر مختار بریتانیا در تهران از ۱۸۸۷/۱۳۰۴ ه. ق. تا ۱۸۹۰/۱۳۰۷) هنگام سفر معروفش به بخارا در فاصله سالهای ۱۸۴۳/۱۲۵۹ تا ۱۸۴۵/۱۲۶۱ در جستجوی سرهنگ* استادارت و سروان* کانالی که زندانی امیر بخارا بودند در راه رفتن و بازگشت خود هر دو به گرمی مورد استقبال میرزا ابوالحسن قرار گرفت. يك مسافر انگلیسی دیگر در این زمان او را چنین وصف کرده است: «يك پیرمرد چاق و شادمان که همیشه می خندد و هنوز اندکی انگلیسی شکسته بسته صحبت می کند.

(۱۰) سرجان مکنیل (Sir John McNeill)، متولد ۱۷۹۵، متوفی ۱۸۸۳. فارغ التحصیل رشته پزشکی از دانشگاه ادنبرگ، ۱۸۱۴. پزشک کمپانی هند شرقی در هندوستان و خلیج فارس از ۱۸۱۶ تا ۱۸۲۱؛ پزشک هیئت دیپلماتیک بریتانیا در ایران از ۱۸۲۱ تا ۱۸۲۳، وابسته هیئت دیپلماتیک بریتانیا در ایران از ۱۸۲۴ تا ۱۸۳۵؛ سفير بریتانیا در ایران از ۱۸۳۶ تا ۱۸۴۲؛ بازنستگی و مراجعت به اسکاتلند، ۱۸۴۲؛ رئیس هیئت نظارت بر اجرای قانون نگهداری از قزاق اسکاتلند، از ۱۸۴۵ تا ۱۸۶۸؛ تهیه کننده گزارش بررسی وضع مناطق کوهستانی و جزایر اسکاتلند، ۱۸۵۱؛ یکی از دو کمیسر اعزام شده به شهبازیه کریمه برای رسیدگی بدامور اداره تدارکات، ۱۸۵۵. [توضیح مؤلف]

گفت که اگر پیر نبود دلش می خواست دوباره به انگلستان سفر کند». (۳۶)

دفتر یادداشتهای روزانه میرزا ابوالحسن در نخستین سفرش به انگلستان یکی از قدیمی ترین نوشته‌هایی است که از زبان يك ایرانی در توصیف زندگی انگلیسی‌ها در دست داریم. او آن را به حق «حیرت‌نامه»^{۱۱} نامیده است چون بسیاری از چیزهایی که می‌دید برای او باعث کسب تجربه‌های کاملاً تازه‌ای می‌شد. بیشتر صفحات این دفتر را شرح اتفاقات روزمره پر کرده است: مهمانی‌هایی که می‌رفت، زیبارویانی که ملاقات می‌کرد و دلش را می‌بردند، توجهی که اعظم قوم به او می‌کردند و مکانهای جالبی - از جمله کارخانه‌ها - که تماشا می‌کرد. در عین حال دفتر روزنامه میرزا ابوالحسن او را ناظری دقیق و جوینده معرفی می‌کند.

میرزا ابوالحسن نیز چون میرزا ابوطالب ده سالی زودتر تحت تأثیر بسیاری از چیزهایی قرار گرفته بود که در انگلستان جزئی از زندگی روزمره به‌شمار می‌آمدند ولی از آنها در ایران هنوز اثری نبود، مثل استفاده از پرچم و چراغ برای ارسال خبر ورود کشتی‌ها، جاده‌های پهن و هموار، اختصاص قسمتی از راه به پیاده‌ها، چاپ روزانه ۱۰۰ هزار نسخه یا بیشتر از روزنامه‌ها، شبکه جمع‌آوری نامه‌های پستی وزبانه، آب لوله‌کشی که به تک‌تک خانه‌ها وصل بود، استفاده از اسکناس به جای سکه طلا، عمل آوردن انگور و میوه‌های گرمسیری دیگر در گلخانه و غیره. میدانها و ساختمانهای لندن او را به شدت تحت تأثیر قرار داد و نیز مدرسه‌های خیریه آن و آسایشگاههایی که برای سربازان و دربانان بازنشسته وجود داشت. میرزا ابوالحسن در یادداشتهای خود نوشته است

۱۱) عبارات نقل شده در متن مأخوذ از ترجمه‌ای است که مارگرت* کلوک از روی نسخه‌ای که در اختیار یکی از نوادگان میرزا ابوالحسن بوده انجام داده است. [توضیح مؤلف] مترجم می‌افزاید: متن فارسی «حیرت‌نامه» نیز در سال ۱۳۶۴ برای اولین بار به چاپ رسید («حیرت‌نامه: سفرنامه ابوالحسن ایلچی به لندن»، به کوشش حسن مرسل‌وند، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا) ولی متأسفانه متن چاپ شده از لحاظ ضبط اسامی رجال و مکانهای انگلیس اشکالات زیادی دارد که در چاپ بعد بهتر است با سنجستن از ترجمه خانم کلوک رفع گردد. م.

که در انگلستان تولد و ازدواج و مرگ اشخاص به ثبت می‌رسد و همچنین مردم انگلستان با استفاده از ساعت بغلی سخت مقید به وقت‌شناسی هستند. او جزئیات مربوط به تشکیلات کمپانی هند شرقی و بانک انگلستان و تعداد مدیران آنها و میزان حقوقشان، و همچنین مواجب و فوق‌العاده و حقوق بازنشستگی وزیران و کارمندان ادارات و افسران ارتش همه را یادداشت کرده است.

در «حیرت‌نامه»، میرزا ابوالحسن به اختیارات محدود پادشاه انگلستان اشاره می‌کند. «حتی در صورت بروز جنگ پادشاه نمی‌تواند رأساً اقدام کند بلکه باید با مشاوران و رعایایش مشورت کند.» (۳۷) او همچنین از وجود دو حزب سیاسی و انتخابات پارلمانی که هر پنج سال یکبار برگزار می‌شود سخن می‌گوید. یارلمان اختیار بستن مالیات را دارد که از ثروتمندان بیشتر گرفته می‌شود تا از تهیدستان، و صرف تهیه کشتی و توپ و تسلیحات دیگر و صرف ساختن بیمارستان و نگهداری جاده‌ها می‌شود...» (۳۸)

میرزا ابوالحسن مثل میرزا ابوطالب استفاده وسیعی را که از چاپخانه به عمل می‌آمد تا هزارها نسخه کتاب به یکصد هزینه تهیه یک نسخه خطی تولید شود می‌ستاید. مردان و زنان انگلیسی باسواد هستند و کتاب می‌نویسند «تا افکارشان سیصد سال بعد از این نیز معلوم باشد». (۳۹) مردم انگلیس به نظر میرزا ابوالحسن دوستدار تفریح، نسبت به خارجیها فوق‌العاده مهمان‌نواز، و بسیار ثروتمند هستند. در مخارج جزئی مقتصد ولی هنگام دادن مهمانی و نمایش ثروت خود فوق‌العاده خراج‌اند. ثروتمند شدنشان، به نظر میرزا ابوالحسن، نتیجه جمع کردن پول است، نه تلف کردن آن.

امروز میرزا ابوالحسن آدمی است تقریباً فراموش شده، ولی تصویر نیم‌تنه‌ای که تامس *لارنس به سفارش سرگور اوزلی با استادی در سال ۱۲۲۵/۱۸۱۰ از وی کشیده است و آن را میرزا ابوالحسن با خود به تهران برد، اکنون در موزه *فاگ دانشگاه *هاروارد در معرض تماشای عموم است. تصویری که سرویلیام *بیچی از وی کشید سالهای سال در

یکی از راهروهای باریک ساختمان قدیمی «ایندیا آفیس» به دیوار آویزان بود ولی امروز تنها برای کسانی که می‌توانند به قلب ساختمان وزارت خارجه در *وایت‌هال راه یابند قابل رؤیت است. میرزا ابوالحسن با آنکه امروز خودش در مغرب‌زمین کم و بیش ناشناخته است، شخصیتش به صورت میرزا فیروز ایلچی در دو داستان پرماجرایی جیمز موریه دربارهٔ ایران و ایرانیان - «سرگذشت حاجی بابای اصفهانی» و «حاجی بابا در لندن» - جاودانی شده است. این دو کتاب به ترتیب در سالهای ۱۲۳۹/۱۸۲۴ و ۱۲۴۳/۱۸۲۸ در زمانی که میرزا ابوالحسن هنوز زنده و فعال بود منتشر شدند. نویسنده که عاشق ایران و مردم «تهی‌دل» آن نبود در هر دو کتاب از حوادثی که در طول دو سفر میرزا ابوالحسن به انگلستان روی داده‌اند سود جسته است. بسیاری از شخصیتها و از جمله پادشاه از زیر لباس مبدل مختصر خود به آسانی قابل تشخیص‌اند و در حقیقت کسان دیگری نیستند جز رجال معروف ایرانی آن عصر که قبلاً در یکی از دو سفرنامهٔ موریه که توسط مؤسسهٔ انتشارات *جان‌ماری نشر یافته بودند ظاهر می‌شوند. میرزا فیروز خوش‌سیما با ریش بلند و نطق بلیغ و «کنیز چرک‌سنی جدید»، چه کس دیگری می‌تواند باشد جز ایلچی ایران که کارهایش در لندن چند سالی زودتر نقل محافل اشرافی آن شهر بود؟ در واقع موریه در هر دو کتاب از افراد و حوادث معلوم بیشتر استفاده می‌کند تا از تخیل خود، و جز تغییر نامها هیچ کوششی برای مخفی نگاهداشتن این حقیقت که دارد دوست قدیمی خود را باسنگدلی دست می‌اندازد به عمل نمی‌آورد.

میرزا ابوالحسن را اصلاً خوش نیامد و برعکس از این بابت بسیار رنجیده‌خاطر شد. در سال ۱۲۴۹/۱۸۳۳ که فریزر او را دید هنوز از درد ضرب‌های که از موریه خورده بود می‌سوخت. وی به فریزر گفت: «خیلی بد است قربان، خیلی بد. هیچ‌وقت قربان. صادقانه نیست. به شرفم سوگند قربان.» (۴۰) چند سال زودتر - اگر قرار باشد حرف جیمز موریه را باور کنیم و موریه باز سر شوخی را با میرزا ابوالحسن باز نکرده بود - میرزا نامهٔ اعتراضیه‌ای به انگلیسی نارسای خود که هنگام

مکاتبه با دوستان بریتانیایی‌اش از آن استفاده می‌کرد به جیمز موریه نوشته و زبان بهشکوه گشوده بود. نامه که به تاریخ ۲۱ مه ۱۳/۱۸۲۶ شوال ۱۲۴۱ در تهران نوشته شده بود در مقدمهٔ دومین رمان ایرانی موریه، منتشر شده در سال ۱۳/۱۸۲۸، به‌عنوان نامهٔ «یکی از بزرگان» چاپ شده بود. قسمتی از آن به‌شرح زیر است:

برای چه حاجی بابا را نوشته‌اید قربان؟ قبلهٔ عالم خیلی عصبانی قربان. من برایشان قسم خورده‌ام شما هیچ وقت دروغ ننوشت ولی ایشان فرمودند چرا نوشت. همه از دست شما خیلی عصبانی، قربان. کتاب خیلی بدی است قربان. تماماً دروغ قربان... شاید مردم ایران خیلی بد ولی به‌شما همه‌خوبی‌کرد، قربان. چرا شما به‌ایشان ناسزا گفت؟ من خیلی عصبانی... شما اسم مرا گذاشت میرزا فیروز. من خوب می‌دانم. شما گفت من مزخرف خیلی گفت. من کی مزخرف گفت؟ شما فکر کرد خیلی زرتنگ هست. ولی این قضیهٔ حاجی‌بابا خیلی احمقانه. (۴۱) ۱۳

تا به امروز بسیاری از ایرانیان که شاید هیچ‌وقت نام میرزا ابوالحسن‌خان به گوششان نخورده است در خشم خود نسبت به این دو کتاب و تمسخر مردم ایران با میرزا سهیم هستند. از طرف دیگر، برای بسیاری از انگلیسی‌هایی که در میان ایرانیان زندگی کرده‌اند کتاب جیمز موریه کوششی جدی در راه گشودن معمای خلیفات ایرانیهاست.

میرزا ابوالحسن‌خان واقعی با وجود همهٔ تمسخری که موریه به

۱۲) در زمانی که کتاب حاضر زیر چاپ بود، مؤلف در سازمان اسناد ملی اسکاتلند موفق به کشف مدرک روشن و ناشناخته مانده‌ای گردید دال بر اینکه نامه را دکتر جان مک‌نیل جعل کرده است. اما، از اینکه جیمز موریه نیز همچون نقاد نویس پر شور و شوق مجلهٔ * «کوآرتلی ریویو» در شمارهٔ ژانویهٔ ۱۸۲۹ نام‌ها اصیل پنداشته است یا نه اطلاعاتی در دست نداریم. نگاه کنید به:

John McNeill papers G.D. 371/16/8, J.B. Fraser to McNeill, Edinburgh

4 April 1829.

ناف میرزا فیروز می‌بندد در دورنمای تاریخ بسان يك ایرانی بسیار
هوشمند جلوه می‌کند که در طول دو سفر تأثیر قابل توجهی بر جامعه
اشرافی لندن گذاشت و تا آخرین روز زندگی خود دوست خوبی برای
دولت بهیئه انگلیس بود.



اولین محصلین

شب ۱۱ اکتبر ۱۸۱۱ میلادی/ ۲۳ رمضان ۱۲۲۶ هجری قمری ناوجنگی * «پُمون» که با سی و هشت توپ در خدمت نیروی دریایی بریتانیا بود و سرهارفورد جونز را در پایان مأموریت موفقیت آمیزش به وطن باز می گردانید، در راه خود به بندر پورتسموت به صخره های ساحلی جزیره * وایت برخورد و درهم شکست. ناخدای کشتی به تشویق سفیر نابردبار، نابخردانه کوشیده بود در تاریکی شب از گذرگاه باریک بین صخره - سنگها عبور کند. از بخت بلند قایقهای راهنما حاضر بودند و نزدیک نیمه شب موفق شدند سفیر عالی شأن و همه همسفران او را نجات دهند. از جمله نجات یافتگان دو جوان ایرانی بودند که حادثه غرق کشتی در پایان سفر دریایی دور و درازشان از استانبول می بایست برای ایشان ماجرای وحشت انگیزی بوده باشد. خود سفر نیز برای این دو تن که از اهالی قلب آذربایجان بودند و قبلاً دریا ندیده بودند حتماً تجربه ای کاملاً تازه و هراس انگیز بوده است. یکی دیگر از نجات یافتگان سرگرد جیمز * سادرلندا

(۱) سرلشکر سر جیمز سادرلندا متولد ۱۷۸۲، متوفا ۱۸۵۰. ستوان وابسته به هنگ پنجم پیاده بمبئی (بومی)، ۱۷۹۶. نقشه بردار سفارت هارفورد جوتر به ایران، ۱۸۰۸

بود که به اصرار هارفورد جونز کار خود را که نقشه برداری برای سفارت انگلستان در ایران بود رها کرده بود تا سرپرستی دو جوان ایرانی را برعهده بگیرد.

این دو که بودند؟ و چگونه شده بود که سوار بر یکی از ناوهای جنگی نیروی دریایی بریتانیا راهی انگلستان بودند؟

داستان از اینجا شروع می شود که انگلیسی ها به استمداد فتحعلی شاه در جنگش با روسها پاسخ مثبت ندادند و ایرانیها هم متعاقباً عهدنامه اتحاد با فرانسویها را در فینکن شتاین امضا کردند. اندک زمانی بعد، در اواخر سال ۱۸۰۷/۱۲۲۲ یک هیئت بزرگ نظامی و دیپلماتیک فرانسوی به ریاست ژنرال گاردان وارد ایران شد. شاهزاده عباس میرزا ولیعهد که فتحعلی شاه مسئولیت امور خارجه و نظامی کشور را به او محول کرده بود امیدوار بود به کمک فرانسویها ارتش ایران را نوسازی کند. عباس میرزا معتقد بود که ایران باید برخی از فنون و مهارتهایی را که قدرت صنعتی و نظامی اروپا را پدید آورده اند فرا بگیرد و از این لحاظ از بسیاری از هموطنان خود دوراندیش تر بود. عباس میرزا می ترسید در غیر این صورت استقلال و تمامیت ارضی ایران در مقابل توسعه طلبی و تجاوزگری روسیه به خطر بیفتد. از این رو ترتیبی داد که چند جوان ایرانی را برای تحصیل به فرانسه بفرستد. اما پیش از آنکه این برنامه عملی شود، هارفورد جونز موفق شد ترتیب اخراج فرانسویان را از ایران بدهد و عهدنامه مجمل دوستی و اتحاد را که طبق آن ایران برای مدت سی سال با انگلستان همپیمان می شد در سال ۱۸۰۹/۱۲۲۴ به امضا برساند. افسران و گروه بانان انگلیسی جانشین نظامیان فرانسوی شدند و اینک عباس میرزا از انگلیسی ها خواست ترتیب تحصیل جوانان ایرانی را بدهند. عباس میرزا ترتیباتی داده بود تا جوانان مورد نظر در معیت

تا ۱۸۱۱. ادامه خدمت در هندوستان با ست معاون اداره کل نقشه برداری، ۱۸۱۳. لقب او ناشی از دریافت نشان از دولت بریتانیا نیست، بلکه مربوط به نشان ایرانی شیر و خورشید می شود. [توضیح مؤلف]

سفیری که قرار بود فتحعلی‌شاه به دربار انگلستان اعزام دارد به آن کشور سفر کنند ولی انتصاب سفیر صورت نگرفت. از این رو هنگامی که در اواسط سال ۱۸۱۱/۱۲۲۶ مأموریت هارفورد جونز به پایان رسید، عباس میرزا از او خواست دو جوان را همراه خود به انگلستان ببرد و ترتیب تحصیلشان را بدهد. هارفورد جونز که حتی اگر لازم دیده بود در این مورد از لندن کسب تکلیف کند وقت کافی برای این کار نداشت، بیدرنگ قبول کرد. چون مزایایی را که این کار برای انگلستان داشت سرعت دریافت. و در هر حال، احساس می‌کرد متعهد است خواهش ولیعهد ایران را بپذیرد چون «نواب والا به اصرار من از پیوندهای صمیمانه و محکمی که با فرانسه برقرار کرده بودند صرف‌نظر فرمودند.» (۱)

این نکته احتمالاً قابل درک است که چطور شد هارفورد جونز در آن شرایط از مطرح ساختن این سؤال ظریف که چه کسی خرج‌نگهداری و تحصیل جوانها را خواهد پرداخت خودداری کرد. وی بعداً در دفاع از کار خود چنین استدلال کرد که مطرح ساختن آن سؤال شایسته «حیثیت دولت اعلیحضرت و شخصیت ملت بریتانیا» نبود، مخصوصاً «با توجه به خدمات عظیمی که نواب والا در ایران به ما کرده‌اند، تصور می‌کردم (و امیدوارم به درستی) که دولت اعلیحضرت و ملت بریتانیا خرسند خواهند شد فرصت نشان دادن مراتب احترام خود را به ولیعهد ایران با به انجام رساندن امری که مورد نظر ایشان است پیدا کنند.» (۲)

پس به این ترتیب بود که وقتی هارفورد جونز سرانجام تبریز را به سوی وطن ترک گفت دو جوان ایرانی در معیت خدمتکاری بومی و جیمز سادرلند او را همراهی می‌کردند. مسافران از راه دشوار زمینی به ارزروم رفتند و بعد از توقفی در توقات به استانبول رسیدند و در آنجا سوارناو بداقبال «پمون» شدند. چون این دوتن نخستین ایرانیانی هستند که برای کسب تحصیل به مغرب‌زمین فرستاده شده‌اند شایسته است نامشان را به خاطر بسپاریم. جوان بزرگتر محمد کاظم نام داشت و پسر نقاشی

عباس میرزا بود.^۲ دومی حاجی بابا^۳ بود که پدر متوفایش از افسران ولیعهد بود. هارفورد جونز در توصیفی که از ایشان کرد هردو را با اصل و نسب خواند. هیچکدام زبان انگلیسی نمی‌دانستند و گفته می‌شد که سواد خواندن و نوشتن زبان فارسی را هم ندارند.^۴

مسافران که به لندن رسیدند هارفورد جونز «دوست جوان» خود را با عجله به لرد ولزلی معرفی کرد و وزیر امور خارجه به آنان خوشامد گفت و «دستورات بسیار سخاوتمندانه‌ای» (۳) برای مراقبت از آنان زیر نظر جیمز سادرلند صادر کرد. لرد ولزلی مایل بود دو جوان ایرانی را فوراً به حضور شاهزاده نایب‌السلطنه ببرد، ولی هارفورد جونز گفت بهتر است چندی صبر کنند تا ایرانیها با زبان و رسوم انگلیسی بیشتر آشنا شوند. روشن بود که وزیر امور خارجه با علاقه زیادی که شخصاً به ایران داشت با هارفورد جونز هم عقیده بود که «اگر ما قصد داریم نفوذی را که از بخت بلند در ایران به دست آورده‌ایم حفظ کنیم، پس تحصیل این جوانان و پذیرایی از آنان را باید یک هدف ملی به حساب آوریم.» (۴)

بزودی چند اتاق برای اقامت ایرانیها و سرگرد سادرلند در خانه‌ای در خیابان * «هاف‌مون» در پیکادلی که حتی در همان ایام هم از محلات اعیانی لندن محسوب می‌شد اجاره کردند. صاحبخانه، مستر ویلیام * نولز مایحتاج ایشان را فراهم می‌ساخت، از جانب آنان با کسبه محل طرف می‌شد و هر سه‌ماه یکبار صورتحسابی به وزارت خارجه تسلیم می‌کرد. چنین به نظر می‌رسد که صاحبخانه، شاید برای پر کردن جیب خودش،

(۲) طبق اطلاعی که مترجم از آقای یحیی دکاء دریافت داشته است محمد کاظم پسر میرزا عباس تبریزی نقاشی است که از جمله آثار او یک نقاشی گل و بوته با رقم و سنه ۱۱۵۴ ه. ق. موجود است.

(۳) این اتهام فریاد همه مورخان ایرانی و حاشیه نویسان روابط سیاسی ایران و انگلیس را درآورده است. مترجم نیز بدون کند و کاو بیشتر در منابع و اسناد تاریخی با جماعت معترضان هم‌آواز می‌شود و می‌گوید باورکردنی نیست که شخصی که چند سال بعد حکیم‌باشی ولیعهد و پادشاه ایران شد، روزی که از ایران به اروپا رفت بیسواد بود.

(۴) که بعداً به حاجی بابا افشار، حکیم‌باشی معروف شد. [توضیح مؤلف]

تصورات توهم آمیزی در مورد شیوه زندگی محصلین ایرانی داشته است. هنوز سه هفته از اقامتشان در این خانه نمی گذشت که هارفورد جوئر ضرورت رعایت «صرفه جویی را در هر نوع پرداختی که دولت اعلیحضرت به خاطر ایرانیها انجام می دهد» برای صاحبخانه تکرار کرد. چیزی بیشتر از غذای ساده ضرورت نداشت. «نوشتن يك برنامۀ غذایی مفصل برای تك تك ايام هفته کاری مضحک است... يك سفرۀ ساده و مناسب بیش از هفته ای ده لیره خرج بر نمی دارد.» (۵) با این وجود وقتی نولز صورت حسابی را که برای هشت هفته اول اقامت مهمانان خود تنظیم کرده بود تسلیم وزارت خارجه کرد به ۴۳۰ لیره و ۹ شیلینگ و ۶ پنس بالغ می شد که برای آن روزها مبلغی قابل توجه بود. هر چند این رقم علاوه بر هزینه غذا و بعضی اقلام مربوط به خرج خانه، شامل خرید ملافه و ظروف چینی و بلور نیز می شد ولی اجارۀ منزل و حق القدم معلمان سرخانه را در بر نمی گرفت. صورت حسابهای نولز برای سه ماهه های بعد معمولاً بیشتر از ۳۰۰ لیره بود و باید نتیجه بگیریم که یا صاحبخانه از این معامله سود کلانی می برده و یا اینکه مستأجران او در خرج زیاده روی می کرده اند. صورت حساب کسبه و از جمله خیاط و شرافروش به ارقام درشتی سر می زد. چون پولی از ایران حواله نمی شد وزارت امور خارجه انگلستان این صورت حسابها را تسویه می کرد ولی از مارس ۱۸۱۲/ربیع الاول ۱۲۲۷ که لرد کاسلری جای لرد ولزلی را گرفت شورشوق وزارت خارجه در پرداخت این هزینه ها روز به روز کم تر می شد. سرپرست دو جوان، سرگرد سادرلند مرد غمگینی بود. در جریان غرق شدن کشتی «پّمون» ابزارها و همه وسایل شخصی خود را از دست داده بود و اکنون در کار دریافت غرامت از دولت به مشکلاتی برخورد کرده بود. از اینکه کار قدیمی خود را رها کرده بود تا سرپرستی دو جوان ایرانی را برعهده بگیرد پشیمان بود و میل داشت هرچه زودتر به هندوستان مراجعت کند. و از همه بالاتر از قصور وزارت خارجه در دادن ترتیبات صحیح برای تحصیل دو ایرانی احساس نگرانی می کرد. سرگرد سادرلند در حدود چهار ماه پس از ورودشان به لندن، در نامه ای

به هارفورد جونز نوشت که «حال دو جوان خوب است و روز به روز پیشرفت می‌کنند ولی همانطور که بارها گفته‌ام نه به خاطر کوشش معلمان خود.» یکی از دو معلم به نام *درامند سه هفته غیبت کرده بود، در حالیکه معلم دیگر *گیسن «س‌شب یک ساعت را صرف تدریس می‌کند، ولی به جای اینکه موجبات پیشرفت شاگردها را در درس خواندن فراهم بیاورد بیشتر در راه مسموم کردن ذهن ایشان می‌کوشد: در این باره که از من چقدر عالی‌شان‌تر و جالب‌توجه‌تر است.» (۶)

اولین امر ضروری آموختن انگلیسی به دو جوان بود. این کار ظاهراً به‌عهده درامند و گیسن گذاشته شده بود. بعد چه؟ عباس میرزا ولیعهد در تبریز، قبل از عزیمتشان به هارفورد جونز گفته بود که مایل است محمدکاظم پسر نقاشباشی رموز نقاشی را بیاموزد و حاجی بابا طب بخواند ولی هیچکدام نباید خودشان را به این دو موضوع محدود کنند. اما عباس میرزا دقیقاً نگفته بود چه موضوعهای دیگری در نظر دارد. همین موجود نبودن دستورالعمل دقیق، و نیز کم‌تجربگی و بلکه بی‌تجربگی اولیای وزارت امور خارجه (که هارفورد جونز دو جوان را در دامان آنان فرو افکنده بود) در دادن ترتیبات لازم برای تحصیل جوانان خارجی علل اصلی تلف شدن چند ماه وقت بود تا سرانجام برنامه صحیحی برای کار دو جوان تهیه شد. ایران در این هنگام سفیری و یا نماینده دیگری در انگلستان نداشت که مسئولیت دو جوان را برعهده بگیرد. مسئولیتهای سرگرد سادرلند محدود به مراقبت از جوانها و نظارت بر امور منزلشان در خیابان «هاف‌سون» می‌شد. سادرلند پس از گذشت نه ماه درلندن، درحالی‌که هنوز برنامه مشخصی برای تحصیل جوانها تهیه نشده بود، از روی اضطرار خودش پیشنهادی تهیه نمود و به‌مستر ادوارد *کوک معاون وزارت امورخارجه تسلیم کرد. مهم‌ترین دلمشغولی سادرلند این بود که دوپسر در مدت چهار یا پنج سال اقامتشان در انگلستان ایرانیهای اصیل‌باقی بمانند و فرنگی‌مآب نشوند. به‌نظر سادرلند برای اینکه دو جوان پس‌از بازگشت خود به ایران بتوانند برای وطنشان مفید باشند و همچنین احیاناً به صورت

«مأمور محرمانه» دولت بریتانیا عمل کنند، لازم بود علاوه بر نقاشی و طب در رشته‌های علوم و ادبیات اروپایی و البته زبان انگلیسی کسب معلومات کنند. وی پیشنهاد کرد که دو جوان را به یکی از «آن مؤسسات آموزشی شبانه روزی که تنها تعداد محدودی محصل می‌پذیرند» اعزام دارند. در چنین مؤسساتی محصلین تحت نظارت دقیق معلمان قرار می‌گیرند و ماه به ماه گزارشی از کارکرد آنها تهیه می‌شود و به خاطر «هرمورد تنبلی و ناشایستگی» به سختی مجازات می‌شوند. سادرلند مایل نبود که دو جوان با همکلاسان خود زیاد معاشرت کنند تا مبادا با شرکت در «مجالس عیش و عشرت که برای سلامتی و روحیه آنان مضر است» از راه بدر روند. و بالاتر از همه سادرلند می‌خواست که دو جوان رسوم ایرانی خود را حفظ کنند چون «منظور، تغییر دادن رفتار آنها نیست، بلکه پرورش ذهن ایشان است.» از این رو با توجه به این هدف، سادرلند اصرار داشت که دو جوان همچنان لباس ایرانی بپوشند و تسهیلات لازم برای اجرای فرایض دینی‌شان فراهم باشد و شراب و گوشت خوک هیچ‌کدام در دسترس ایشان قرار نگیرد، «زیرا اعتقادات مذهبی‌شان آنقدر استوار نیست که آنان را به پرهیز از لذات ممنوعه وادارد.» (۷) سادرلند همچنین پیشنهاد کرد که دو جوان تعطیلات خود را در کالیج کمپانی هند شرقی در هیلپری بگذرانند و در آنجا نوشتن و خواندن زبان مادری خود را فرا بگیرند.

وزارت خارجه در برابر این پیشنهاد مدت‌ها واکنش نشان نداد و با آنکه در این میان سادرلند چند نامه یادآوری برای ایشان فرستاد تنها در ماه آوریل ۱۸۱۳/ربیع‌الاول ۱۲۲۸ بود که برنامه مشروحه را که شخصی به نام تامس *فری مینجر، ساکن *کمدن تاون برای تحصیلات حاجی‌بابا تهیه کرده بود تصویب کردند. در این تاریخ حاجی‌بابا تنها مانده بود، چون محمد کاظم در گذشته بود و جسدش را در صحن کلیسای *سنت پانکراس «با همه احترام و آیینی که شایسته یک فرد مسلمان و مورد حمایت نواب‌والا شاهزاده عباس میرزا» (۸) بود به خاک

سپرده بودند. امروز هیچ اثری و یا خبری از سنگی که حاجی بابا از وزارت خارجه خواست که بر گور دوستش نصب کنند باقی نمانده است. حاجی بابا به خاطر اینکه می‌آدا اولیای دولت بریتانیا فراموش کنند از ایشان خواست که مطالب زیر بر سنگ گور دوستش کنده شود:

آرامگاه محمد کاظم، جوانی که نواب والا عباس میرزا شاهزاده ایران برای تحصیل به این کشور اعزام داشتند ولی از بخت بد روز ۲۵ مارس ۱۸۱۳ [۲۲= ربیع‌الاول ۱۲۲۸] هجده ماه پس از ورودش بدیلماری سل وفات یافت و دوستش حاجی بابا که مایل بود مراتب احترام واپسین خود را بروح او تقدیم کند این سطور را نگاشت. (۹)

در ماه مه ۱۸۱۳/جمادی‌الاول ۱۲۲۸ اقامتگاه بر هزینه واقع در خیابان هافمون تخلیه شد و سرگرد سادرلند حاجی بابا را به دست فری مینجر سپرد. شخص اخیر ترتیباتی داده بود تا حاجی بابا تشریح و جراحی را بیاموزد و در زمینه متنوعی از موضوعات، از جمله انگلیسی و لاتین و هندسه و جبر و شیمی و نجوم و مساحی و فن تراز ساختن اراضی که «بدان وسیله مجاری احداث می‌شوند و آب از یک قسمت کشور به قسمت دیگری منتقل می‌شود» (۱۰) درس بگیرد. سرانجام سرگرد سادرلند آزاد شده بود که به هندوستان بازگردد، ولی اقامت حاجی بابا در انگلستان شش سال دیگر ادامه یافت.

مرگ محمد کاظم و تأخیرهایی که در دادن ترتیبات مناسب برای تحصیل حاجی بابا پیش آمد عباس میرزا را از اعزام گروه دوم و بزرگتری از جوانان ایرانی به انگلستان باز نداشت. هر چند عباس میرزا از تصمیم ناگهانی دولت بریتانیا مبنی بر فراخواندن بیشتر اعضای هیئت نظامی خود از ایران در سال ۱۸۱۵/۱۲۳۰ بسیار ناخشنود بود بر آن شد تا با استفاده از فرصت از فرمانده هیئت نظامی، سرهنگ دوم جوزف *داریسی^۵ وابسته به هنگ توپخانه سلطنتی بخواهد که ده جوان ایرانی

(۵) سرهنگ دوم جوزف داریسی (Joseph D'Arcy) متولد ۱۷۸۰، متوفا ۱۸۴۸. به همراهی سرگور اوزلی با کشتی عازم ایران شد، ژوئیه ۱۸۱۰. با فروش مقام نظامی خود

را با خود به انگلستان برد و ترتیب تحصیلشان را در آن کشور بدهد. سرهنگ داری می کرد نمی تواند چنین درخواستی را که از جانب ولیعهد ایران مطرح شده است مطلقاً رد کند با قبول پنج نفر موافقت کرد. جیمز موریه که در این زمان وزیر مختار انگلستان در تهران بود محتاطانه به داری هشدار داد مادامی که لندن بر این توافق صحه نگذاشته است آن را باید امری خصوصی بین او و ولیعهد ایران تلقی کرد. در آن ایام هنوز تلگراف وجود نداشت و روزی که داری عازم وطن گردید نامه موافقت وزارت خارجه را در جیب نداشت ولی در عوض از دریافت ۱،۲۰۰ لیره ای که به دستور عباس میرزا بابت مخارج اولین سال اقامت محصلین در انگلستان به وی پرداخته بودند و وعده پرداخت رقم مشابهی برای سالهای بعد نیز به وی داده شده بود احساس رضایت می کرد. سرهنگ داری و همراهان از طریق روسیه راه انگلستان را در پیش گرفتند و پس از ادامه سفر با کشتی در آغاز اکتبر ۱۸۱۵ / شوال ۱۲۳۰ در بندر گریوز آند پیاده شدند.

لرد کاسلری وزیر امور خارجه توجه داشت که سرهنگ داری در موقعیتی نبوده است که خواهش ولیعهد ایران را نپذیرد. اما از اینکه تعداد بیشتری از جوانان ایرانی در دامان وزارت خارجه فرو - افکنده شده بودند به هیچ وجه خشنود نبود. انگلیسی ها پس از شکست ناپلئون در واترلو و از میان رفتن تهدید فرانسویها نسبت به هندوستان بیشتر علاقه قبلی خود را به ایران از دست داده بودند. روسیه اینک متحد و همپیمان انگلستان به شمار می رفت. پیمان اتحاد با ایران اهمیت خود را، دست کم در آن زمان، از دست داده بود. لرد کاسلری دستوراتی صادر کرد مبنی بر اینکه جوانان ایرانی در حیطة مسئولیت رئیس هیئت نظارت کمپانی هند شرقی قرار بگیرند، که معنی آن این بود که در عمل سروکار آنان با وزارت خارجه بریتانیا خواهد بود.

به شخص دیگری بازنشته شد، ۱۸۲۶. نقاش آبرنگ کار ماهری بود. او نیز چون سادرلند نشان شیر و خورشید را از دولت ایران دریافت کرد ولی لقب «سر» را به نام خود نیغزود. [توضیح مؤلف]

سرهنگ داری عهده‌دار مراقبت روزمره از آنان گردید، و این کار او را طی چهارسال ونیم بعد به‌خود مشغول داشت و در عمل به‌نحو فزاینده‌ای نادلچسب از آب درآمد. سرهنگ، داری با ایرانیها در منزل شماره ۲۷ در میدان *لِستِر همخانه شد.

پیش از ترك ایران، تنها تصور کلی و مبهمی از تحصیلاتی که هریک از پنج ایرانی می‌بایست در انگلستان انجام دهد به سرهنگ داری داده شده بود. میرزا رضای بیست و پنج ساله که «صوبه‌دار» توپخانه بود^۶ و میرزا جعفر حسینی^۷ که مهندس و همسن میرزا رضا بود هر دو برای تحصیلات نظامی احتمالاً در آکادمیهای *وولِیچ یا *چتم نامزد شده بودند. میرزا جعفر طیب که عملاً طبابت می‌کرد قرار بود پزشکی و شیمی بخواند، در حالی که میرزا صالح شیرازی که او را «منشی» توصیف می‌کردند قرار بود انگلیسی و زبانهای دیگر بیاموزد تا پس از بازگشت به وطن مترجم دولت شود. پنجمین عضو هیئت محمدعلی استاد چخماق‌ساز بود و درمقایسه با دیگران به طبقه پایین‌تری از اجتماع تعلق داشت. او قرار بود فنون ساختن تفنگ و شمشیر را بیاموزد.

یکهزار و دوست لیره‌ای که عباس میرزا وعده پرداخت آن را برای تأمین هزینه‌های محصلین در هر سال داده بود به این ترتیب برآورد شده بود: ۲۵۰ لیره برای هریک از چهار میرزا و ۵۰ لیره اضافی برای افسر توپخانه و طیب تا به کمک آن اسبی برای اولی‌تهیه شود و درسهای فوق‌العاده برای دومی. یکصد لیره باقیمانده را هم برای تأمین مخارج استاد محمدعلی کافی دانسته بودند. اما پس از ورود ایرانیها به لندن بزودی معلوم شد که این ارقام کافی نیست. فرمانده

۶) میرزا رضا در متن انگلیسی کتاب «سروان» (captain) توپخانه توصیف شده است. در منابع فارسی او را «صوبه‌دار» خوانده‌اند که به روایت «فرهنگ نفیسی» صاحب‌منصب نظامی است «در سپاه هند که به منزله سلطان باشد در سپاه ایران». — م.

۷) در مدارک آن زمان نام او بدانگلیسی به‌شکل Hewsainey نوشته می‌شد. بعداً به‌میرزا جعفرخان تبریزی مشیرالدوله معروف شد. [توضیح مؤلف]

آکادمی نظامی سلطنتی در وولیک پیش از آنکه دو محصل سپاهی را بپذیرد خواستار دریافت ۳۰۰ لیره تمام از هر کدام بابت شهریه و مخارج زندگی آنها شد. چنین به نظر می‌رسید که مبلغ مشابهی برای هر یک از دو میرزای دیگر مورد نیاز خواهد بود و نصف این مبلغ برای استاد، اولیای وزارت خارجه انگلیس به جای دادن ترتیبات موقت برای رفع مشکل، تا مسئله با ایران حل و فصل شود با اتخاذ موضعی احمقانه شتر مرغوار سرخود را در شن [یا مثل کبک در برف] فرو بردند و تقریباً هیچ کاری انجام ندادند.

در ژانویه ۱۸۱۶/ صفر ۱۲۳۱ نزدیک چهارماه پس از ورودشان به لندن، سرهنگ داری (که ایرانیها او را «قولونل خان» می‌نامیدند) نگران تأثیر این بیکارگی اجباری بر روحیه ایرانیها بود. وی نامه‌ای به ادوارد کوک در وزارت امور خارجه نوشت و گفت محصلین ایرانی که «خودشان را در مقایسه با روزهای اول ورودشان به هیچ وجه به اهداف خود نزدیکتر حس نمی‌کنند، در حالی که وجوهشان شدیداً تقلیل یافته» (۱۱) دم از رفتن به پترزبورگ می‌زنند. داری پیشنهاد کرد به عباس میرزا اطلاع داده شود که یا پرداختهای خود را افزایش دهد و یا اینکه ایرانیها به کشور اروپایی دیگری که ارزانتر باشد منتقل شوند.

در این میان هرچند وزارت خارجه موافقت کرد که پول اضافی در اختیار سرهنگ داری قرار دهد، گرفتن تصمیم به نحو رنج‌آوری طولانی شد به طوری که ایرانیها دچار مضیقه مالی شدند و سرهنگ داری را مقصر می‌دانستند. در ماه مارس / ربیع‌الثانی داری بار دیگر نامه‌ای به ادوارد کوک نوشت و متذکر شد که هرچند «من پول خواب و خوراک و لباسشویی و پول توجیبی ایرانیها را منظمماً می‌پردازم و بنابراین نمی‌توانند در عسرت باشند» (۱۲) اما مرتباً برای دریافت پول بیشتر مزاحم او هستند، متهمش می‌کنند که پولشان را به جیب زده‌است و حتی او را تهدید به آزار جسمی کرده‌اند. داری گفت که ایرانیها مهارت گسیخته شده‌اند و شاید بهتر باشد که آنها را به وطن خود بازگردانند.

دوهفته بعد، داریسی دونامهٔ پرخاشجویانه‌ای را که ایرانیها از *کرویدون (که محل اقامت جدیدشان بود) نوشته بودند برای ادوارد كوك فرستاد. در نامه‌ها که با عبارت «آقایان ایرانی»^۸ [با يك غلط دستوری انگلیسی] امضا شده بود نویسندگان تهدید کرده بودند که «اگر به تقاضای ما (برای پول) وقعی ننهید... ناچار خواهیم بود شکایت به دادگاه ببریم.» (۱۳) در ماه اوت/رمضان ایرانیها يك پله بالاتر رفتند و يك عريضهٔ رسمی خطاب به شخص وزیر امور خارجه نوشتند و در آن شکایت کردند که اگرچه ده ماه است در انگلستان اقامت دارند هنوز از آموزشی که به خاطر آن سفر کرده‌اند خبری نیست. ایرانیها خواستار لغو محدودیت‌های قانون رفتار بیگانگان در مورد خودشان بودند تا بتوانند از قورخانه‌ها و مراکز تسلیحات نظامی بازدید کنند و تعلیمات نظامی لازم و مقتضی به ایشان داده شود. ایرانیها در عريضهٔ خود تلویحاً گفتند که اگر اقدامی انجام داده نشود ناچار خواهند بود وضع خود را به نواب والا گزارش کنند و به ایران باز گردند. سه ماه بعد چهار میرزا باردیگر عريضه‌ای برای لرد کاسلری فرستادند و شکایت کردند که «هیچ اقدامی که با هدف مأموریت ما مربوط باشد صورت نگرفته است.» (۱۴)

اشکال اصلی همچنان کافی نبودن وجوهی بود که بایستی از ایران می‌رسید. يك مشکل دیگر حضور نداشتن شخصی بود که ایرانیها از وی حرفش نوی داشته باشند. نتیجهٔ این وضع این بود که اولیای دولت بریتانیا خودشان را با پنج جوان بسیار خشمگین روبرو می‌دیدند که با گذشت هر ماه سرخوردگی‌شان بیشتر می‌شد. در آن شرایط این جوانان هر که بودند - خواه آنسان که دکتر چارلز *بل که از سال ۱۲۵۱/۱۸۳۵ تا ۱۲۶۱/۱۸۴۵ پزشک سفارت بریتانیا در ایران بود ادعا می‌کرد «از پایین‌ترین طبقات اجتماع انتخاب شده بودند» (۱۵) و خواه از طبقات بالاتر، به احتمال زیاد بازهم مایهٔ دردسر و اسباب زحمت می‌بودند. خودشان را در يك کشور خارجی می‌دیدند، برای اولین بار

در عمرشان از خانه و کاشانه دور افتاده بودند و بزرگتر از آن بودند که رفتاری درخور کودکان دبستانی را تحمل کنند. سفیر ایران و یا هموطنی که بتوانند به او شکایت ببرند و از او کمک بخواهند در نزدیکی‌شان حضور نداشت. از سرهنگ داری سرخورده بودند و او را مسبب بدبختی خود می‌دانستند.

جوانان ایرانی در نارضایی خود از سرهنگ داری تا چه حد محق بودند؟ داری سر باز حرفه‌ای بود و می‌بایست به فکر کار و زندگی خود باشد؛ می‌خواست بعد از پنج سال خدمت خارج از کشور دوباره به هنگ خود ملحق شود؛ می‌دید در حالی که به مراقبت از چند جوان خارجی سرکش گمارده شده که او را به دزدی متهم می‌کنند دارد از ترفیع درجه عقب می‌افتند و از نظر مالی زیان می‌بیند. از اینرو اگر نسبت به جوانانی که به دست او سپرده شده بودند احساسی از محبت و همدلی هم داشت در اندک مدتی آن را از دست داد. ایرانیها را دارای «عادات نامنظم و غیر قابل کنترل و کج‌خویی‌های شدید» خواند. (۱۶) می‌گفت از دستوراتش سرپیچی می‌کنند، از پوشیدن لباس فرنگی خودداری می‌ورزند و به راه خود می‌روند. ایرانیها به نوبه خود داری را نامعقول و انعطاف‌ناپذیر می‌خواندند، مخصوصاً وقتی به ایشان گفت تا روزی که انگلیسی نیاموخته‌اند اجازه بازدید از آکادمی نظامی واقع در وولیع را نخواهند داشت و با لغو محدودیتهای رفت و آمد طبق قانون رفتار بیگانگان در مورد آنان مخالفت کرد. داری حتی در یک مورد آنان را به حال خود گذاشت و به پاریس رفت.

روشن است که هر دو طرف مقصر بوده‌اند. ایرانیها بدون شك جوانانی دشوار و خودرأی بوده‌اند. در شرایطی که انگیزه سیاسی نیرومندی وجود نداشت که دولت بریتانیا را به جد و جهد خاصی به خاطر ایرانیها وادارد، ایشان نمی‌توانستند بفهمند مادامی که از ایران پول نرسیده دست داری به‌علت کمبود بودجه و بی‌میلی دولت انگلیس به حل و فصل مسئله بسته است. اما درعین حال این حقیقت که داری هیچگاه موفق به جلب اعتماد یا احترام جوانها نشد نشان می‌دهد که او

برای برعهده گرفتن این کار - که او خود آن را «آکنده از در دسر بی سابقه و تشویش و دل آزرده گی» (۱۷) خواند - شخص مناسبی نبوده است. ای بسا او دریافته بود که این چند جوان اگر با ایشان خوش رفتاری شود روزی که به وطن بازگردند ممکن است دوستان خوبی برای انگلستان از آب در آیند. ولی اگرچه سرهنگ داری همیشه نگران وضع مالی خود بود و از آن سخن می گفت در مدارکی که تا به امروز باقی مانده - که از جمله صورتحسابهای مشروعی است که او به وزارت خارجه تسلیم کرده است - هیچ چیزی که حاکی از سوء استفاده اش از وجوه متعلق به ایرانیها باشد وجود ندارد.

پس از گذشت بیشتر از یک سال، سرانجام ترتیبات لازم برای هر پنج ایرانی داده شد. توپچی و مهندس در آکادمی نظامی سلطنتی در وولبیچ سر کلاس رفتند؛ میرزا جعفر طبیب به تحصیل پزشکی پرداخت؛ میرزا صالح به آموزش انگلیسی و فرانسه و لاتین و حکمت طبیعی و فنون چاپ مشغول شد؛ و بالاخره استاد محمدعلی در کارگاه متعلق به جیمز و هنری *ویلکین سن (بنیادگذاران کمپانی شمشیر و بلیکین سن امروز) و آقای الگزندر *گلووی کار تفنگسازی و ماشین آلات را آموخت.

در ماه مه ۱۸۱۹/رجب ۱۲۳۴ به شرحی که در فصل قبل گفتیم میرزا ابوالحسن خان برای انجام یک مأموریت کوتاه مدت به لندن بازگشت. طبق گزارش هنری ویلاک کاردار سفارت بریتانیا در تهران، میرزا ابوالحسن حامل وجوهی بود که می بایست به حساب محصلین واریز گردد. ولی اگر میرزا ابوالحسن واقعاً حامل پولی از این بابت بود آن را به کسی نپرداخت. اما او حامل دستورالعمل مؤکدی بود که هر پنج نفر و حاجی بابا باید هرچه زودتر به ایران بازگردند. او همچنین اجازه داد ۵۰۰ لیره برای خرید کتاب و نقشه و ابزار و وسایلی که محصلین می بایست با خودشان به ایران ببرند خرج شود.

در واقع همه ایرانیها بجز میرزا جعفر طبیب که اجازه یافت به خاطر تکمیل تحصیلات پزشکی خود مراجعتش را به تأخیر اندازد در

نیمه ماه اوت/ هفته آخر شوال در بندر گریوزاند سوار کشتی * «استارلینگ» شدند. استاد محمدعلی چخماق‌ساز وقتی شنید که باید به وطن باز گردد با دختر صاحبخانه خود، میس مری * دادلی ساکن خیابان * «کینگ» در محله * سوهو ازدواج کرد و نامش [به عنوان اولین شوهر ایرانی یک بانوی انگلیسی] در تاریخ به ثبت رسید. همسرش با او در بندر گریوزاند سوار کشتی شد و در آغاز صف طولی از عروسان انگلیسی که در سالهای بعد در ایران سکنی می‌گزیدند رهسپار آن دیار گردید.

حاجی‌بابا اندک زمانی قبل از عزیمت خود نامه‌ای به جوزف * پلاتنا نوشت که به جای ادوارد کوک به معاونت وزارت امور خارجه منصوب شده بود و به گرمی از دولت بریتانیا «به خاطر اقدامات سخاوتمندانه‌ای که برای تحصیلات من صورت گرفته است» تشکر کرد. حاجی‌بابا در ادامه نامه خود نوشت: «باور کنید برای من مایه نهایت خوشوقتی خواهد بود که بدانم دولت و ملت این سرزمین بسیار مسعود همچنان از نعمات و عظمتی برخوردارند که در حال حاضر به آن افتخار می‌کنند.» (۱۸)

جعفر حسینی نیز نامه‌ای به وزارت خارجه نوشت و دولت بریتانیا و دوستان و همکاران متعدّدش را در انگلستان مورد ستایش قرار داد، ولی نتوانست از زدن نیشی به داری به خاطر «تلف کردن دو سال که به منظور اخذ دستمزد سرپرستی تحصیلات ما صرف مذاکره با آن اداره شد، در حالی که ما را برای پیشبرد مقاصد خصوصی‌اش به حال خود رها کرده بود» (۱۹) خودداری کند. جعفر نوشت که خوب است برای زدودن نام نیک ایرانی‌ها از پلیدی اتهامات داری رفتار او و رفتار ایرانیها هر دو مورد تحقیق قرار بگیرد. آخرین کلام طعنه‌آمیز جعفر این بود که «اگر وقت ما در انگلستان کاملاً تلف نشد به لطف کمکی بود که سرگور اوزلی و (آقایی به نام) مستر * باترورت ساکن میدان * یدفورد به ما کردند.»

با این وجود جعفر حسینی نیز با احساسی از تأسف و درعین حال ستایش برای کشوری که نزدیک چهار سال از ایام عمر خود را در آن

گذرانده بود انگلستان را ترك گفت. وی اندك زمانی قبل از عزیمتش نامه‌ای طولانی به یکی از دوستان مؤنثش نوشت و در آن خاطره‌های خوش ایام اقامتش را در انگلستان بر روی کاغذ آورد. بانوی مورد خطاب یقیناً از خواندن نامه لذت برد ولی احتمالاً علت فوران احساسات نویسنده را بر علیه تهدید روسیه نسبت به ایران و امیدهایی که به سلطنت ولیعهد تجددطلب و غربگرا بسته بود - امیدهایی که با مرگ زودهنگام عباس میرزا در سال ۱۸۳۳/۱۲۴۹ بر باد رفت - درست درك نکرد. متن نامه چنین بود:

بانوی عزیز،

نمی‌دانم در این واپسین نامه چگونه احساس تأسف عمیق خود را از اینکه این کشور سعادت‌مند را به این زودی ترك می‌کنم بیان نمایم. شما را از مراتب ستایش صمیمانه خود نسبت به مؤسسات بشمار این کشور مطمئن می‌سازم؛ ستایش برای مشورت‌خانه مقتدر، سرچشمه قوانین خوب و حکیمانه، مایه اعجاب جهان و همه نسلهای آینده و ستایش برای اجرای این قوانین از روی کمال بی‌نظری؛ ستایش برای امتیاز فوق‌العاده با ارزش محاکمه شدن در برابر جمعی همسان و هم‌تراز خود آدم، حامی آزادی حقیقی. من با خوشوقتی مؤسسات خیریه مختلف را در سرتاسر کشور مشاهده کرده‌ام و شاهد تشویقی که از اصل کوشایی و تأسی گرفتن بردیگران از راه جد و جهد می‌شود بوده‌ام. پیشرفتهایی که در علوم و صنایع مستظرفه پدید آمده است توصیف آنها از حد توانایی محدود من در زبان انگلیسی خارج است و قادر به بیان احساسات خود در ستایش از آنها نیستم. درحقیقت اگر انگلستان همه این موارد جلال و شکوه را فاقد بود هنوز من به دلیل بسیار محکمی همه فرزندان این آب و خاک را دوست می‌داشتم و احترام می‌گذاشتم، چون از روز ورودم از تك تك افرادی که سعادت آشناسیدن با آنان را داشته‌ام جز لطف و مهربانی چیزی ندیده‌ام به طوری که می‌توانم بگویم در هر خانواده‌ای پا گذاشته‌ام خود را غریبه حس نکرده‌ام. من توانسته‌ام مجموعه‌ای از نقاشیها و نوشته‌ها و انواع نمونه‌های آموزشی و فرهنگی این کشور را گردآوری کنم و سرعت فراهم آمدن این آثار برای من موجب رضامندی بوده‌است. وقتی به وطن خود بازگشتم قادر نخواهم بود این اشیاء را دوباره تماشا کنم بی‌آنکه نسبت به کسانی که به پرشدن این آلبوم کمک کرده‌اند، مخصوصاً خانمهایی که از سرفظ نمونه‌ای از کمال خود را به من ارزانی داشته‌اند و بدینسان ارزش آن را صد چندان کرده‌اند به شدت احساس امتنان کنم. شما به عنوان مثال یکی از بانوانی هستید که قبول زحمت

کرده‌اید که با یک خارجی که انگلیسی او به‌زحمت قابل درک بوده است مکاتبه کنید. اجازه بدهید مراتب سیاس خود را از این‌همه لطف و مهربانی به‌حضورتان تقدیم کنم. آرزو می‌کنم آسمان سعادت شما را ابرهای تیره نبوشاند! آرزو می‌کنم عقل و فضیلت بر راه شما بیش از پیش نورافشانی کنند و ظهور سپیده دم سایه‌های شبانگاهی را محو کند و باران ملایم غبار افسردگی را از رخسار گلگون لاله بشوید!

از خواندن دعای خیر شما برای وطنم و آرزومندی شما برای بازگشت اعتبار و حیثیت پیشین آن دیدگان من پر از اشک شد. در حقیقت چه تغییرات شگرفی که در مدتی کوتاه می‌توانند پدید آیند! ایران که روزی بزرگترین کشور ربع مسکون بود، ایران سرچشمه هنر و علم! جایی که خورشید عالم افروز اول طلوع می‌کرد و با شعاعهای ملایمش مردمانی هوشمند و بزرگوار را نوازش می‌نمود، مردمانی که مغرورترین امپراطوران رومی از ظهور آنها به‌خود می‌لرزیدند و پادشاهانش خراج و مراتب عبودیت تمام ملل همسایه را می‌پذیرفتند و مرزهای آن از یکسو به‌رود سند و از سوی دیگر به‌دریای محیط می‌رسید. آن ایران اینک مورد تهدید و هجوم وحشی‌ترین و کودن‌ترین اقوام شمال قرار گرفته است، اقوامی که بدانندازمای مورد تحقیر پیشینیان ما قراردادشند که از بردن نام آنها در صفحات تاریخ خودداری می‌کردند. ولی اکنون این امید بزرگ وجود ندارد که روزی که شاهزاده محبوب ما عباس‌میرزا بر تخت پادشاهی تکیه زند، خورشید اقبال ایران باردیگر تابانگ‌تر از پیش طلوع کند. در ایام سلطنت پرفروغش صلح و علم و سعادت و امنیت بار دیگر بروطن عزیز من حکمفرما خواهد شد. ما بار دیگر شاهد بازگشت آن روزهای پرسعداتی خواهیم بود که گرگ گرسنه بردندم خوبی خود را فراموش کند و با بره معمول همبازی شود. آری گرگ به‌جای جوپان گله را به‌سوی چراگاههای پوشیده از گل تملیس هدایت خواهد کرد و آهوی ریمیده عراق با اعتماد و اطمینان شیر سهمگین عربستان را به‌سوی کرانه‌های فرات همراهی خواهد کرد تا هردو در آبهای زلال آن رود عطش خود را فرو نشانند. سرباز که تهوری حیرت‌انگیز سراسر وجودش را فرا گرفته است با بیباکی هرچه تمامتر قدم پیش خواهد نهاد تا یا پیروز شود و یا جان خود را در راه کسب افتخار برای پادشاه ارجمند خود فدا کند. در این زمان ایران با روحیه‌ای دو چندان از خواب قرون و اعصار بیدار خواهد شد و پرچم حمایت خود را بر خواهد افراشت، آنسان که خستگان و از پا در افتادگان دورترین نواحی خواهند توانست زیر سایه با شکوه آن بیایند.

منی‌توانم این نامه را به‌پایان برسانم بی‌آنکه امید خود را برای به‌حقیقت پیوستن آرزوهایم بیان کنم. امیدوارم که پیوندهای تازه و استواری بین این کشور و ایران برقرار گردد زیرا انگلستان ناچار است کشور مرا به‌مثابه سدی در برابر جاده‌طلبی بی‌حد و حصر روسیه نسبت به‌قدرت بریتانیا در هندوستان ببیند. بدرود بانوی عزیز. چون ما همه باید تسلیم مشیت الهی باشیم از این فراق اجتناب‌ناپذیر

شکایت نمی‌کنم. باردیگر خالصانه‌ترین آرزوهای خود را برای سعادت سرکار تقدیم می‌کنم و ارادتمند شما هستم.

جعفر حسینی^۹

* وولیع کامن

۱۴ ژوئن ۱۸۱۹ [= ۲۰ شعبان ۱۲۳۴]

میرزا صالح شیرازی در مدت توقف خود در انگلستان روزنامه‌خاطراتی می‌نوشت که به‌نحو گویایی حاکی از مشکلاتی است که ایرانیها در روابط خود با داری داشتند. میرزا صالح می‌گوید رفتار داری با آنها در حد رفتار با زندانیان و یا خدمتکاران بوده است. اما میرزا صالح برخورداردی دوستانه با جان ملکم داشت که در این ایام برای گذراندن مرخصی از هندوستان به وطن بازگشته بود. جان ملکم به‌او توصیه کرد وقت خود را صرف درس خواندن کند و از تفریحات و سرگرمیهای زندگی در لندن پرهیز نماید. میرزا صالح این اندرز را بررغم مخالفت داری پذیرفت و به اتفاق همراهان خود به محلی در خارج از شهر به‌نام کرویدون نقل مکان کردند. داری هم در عوض بیش از دوماه برای ایشان پول نفرستاد. میرزا صالح در انگلستان نیز به سیر و سفر پرداخت و از شهرهای آکسفورد، *سالزبوری، *بریستول، *اکسِتیر و پلیموت دیدن کرد و در این شهرها دوستان بسیاری یافت. روزنامه‌خاطرات میرزا صالح نشان دهندهٔ اعجاب جوانی کنجکاو و نکته‌سنج است که خود را در محیطی کاملاً جدید و متفاوت می‌یابد. بسیاری چیزهای ندیده به شدت او را تحت تأثیر قرار دادند. چراغ دریایی، مایه‌کوبی [برعلیه آبله]، پارکها و باغهای تفریحات، کارخانهٔ تولید گاز و روشهای پیشگیری از بروز حریق. میرزا صالح به‌اختصار از رازهای فراماسونری که سرهنگ داری او را با آن آشنا ساخت

۹) این نامه در روزنامه‌* «نیوتایمز» (چاپ لندن) در شمارهٔ ۲۴ ژوئن ۱۸۱۹ به‌چاپ رسیده، در ذیل نامه‌ای از يك بانو به‌سر دبیر که در آن جعفر حسینی را «ایرانی معظمی با کمالات ادبی زیاد» توصیف می‌کرد. بانو همچنین توضیح داده بود که آلبوم مورد بحث مشتمل بر تمثالی «طراحی، خط، شعر جدید و اشعار و عبارات نقل شدهٔ مناسب بوده است با توجه به‌برانگیختن هموطنانش به‌انجام دادن کاری مشابه.» [توضیح مؤلف]

(نگاه کنید به فصل سیزدهم) سخن می‌گوید و صفحات بسیاری از خاطرات خود را به توصیف ستایش‌آمیز تاریخ طولانی انگلستان و نهادهای اجتماعی آن، از بیمارستان و یتیم‌خانه گرفته تا مدرسه و کتابخانه اختصاص می‌دهد. میرزا صالح همچنین به تشریح محاکمه متهمان در برابر هیئت منصفه و نظامهای مالیاتی و آزادی عمل فریق مذهبی و رسوم اجتماعی در جامعه‌ای که مردان و زنان آن آزادانه با هم معاشرت می‌کردند می‌پردازد. وی از اینکه مردم انگلستان از مواهب آزادی و امنیت برخوردارند و همه در برابر قانون برابرند با لحنی ستایش‌آمیز سخن می‌گوید. اما میرزا صالح بالاتر از همه تحت تأثیر نظام پارلمانی انگلستان قرار گرفته بود که به مردم اجازه می‌داد آزادانه نمایندگان خود را انتخاب کنند و این نمایندگان به نوبه خود آزاد بودند هر چه می‌خواهند بگویند و ترسی از تلافی و انتقام‌جویی نداشته باشند. میرزا صالح انگلستان را «ولایت آزادی» خواند.

و اما میرزا جعفر طبیب، محصلی که اجازه یافته بود برای تکمیل تحصیلات خود در رشته پزشکی به اقامتش در انگلستان ادامه دهد موجودی خسته کننده از آب درآمد و به هر بهانه‌ای توسل جست تا عزیمت خود را هر چه بیشتر به تعویق اندازد. سرانجام بعد از آنکه از پیروی از دستورات سرهنگ داری خودداری کرده بود از وزارت خارجه نامه تندی به او نوشتند و گفتند اگر طبق دستور سوار کشتی «تایگر» که عازم استانبول است نشود مقرری‌اش قطع خواهد شد. روز ۲۷ آوریل ۱۸۲۰/۲۴ رجب ۱۲۳۵ سرهنگ داری گزارش داد که میرزا جعفر به همراهی شش صندوق کتاب و وسائل جراحی و دارو و لوازم شیمی به کشتی «تایگر» سوار شده است. اما با آنکه تامس* مور، شاعر ایرلندی در «خاطرات» خود نوشته است که میرزا جعفر از دانشگاه آکسفورد گواهینامه فارغ‌التحصیلی دریافت داشت، در دفاتر دانشگاه سابقه‌ای از این امر وجود ندارد. اما میرزا جعفر توانست یکی از نقاشان انگلیسی آن زمان را به ترسیم تصویری از خود وادارد (تصویر ۶).

اولیای وزارت امور خارجه بریتانیا پس از عزیمت آخرین محصل صورت‌حسابی برای هنری ویلاک به تهران فرستادند تا آن را به دولت ایران تسلیم کند. سر جمع ارقام خرج شده برای پنج محصلی که به سرهنگ داری سیرده شده بودند ۹,۳۹۲ لیره و ۱۲ شیلینگ و ۶ پنیس بود که شامل مبلغ نه چندان نا قابل ۲۰۰۰ لیره حق الزحمه برای داری نیز می‌شد. در مقابل، ۳,۱۳۵ لیره و ۹ شیلینگ و ۴ پنیس از ایران دریافت شده بود و به این حساب دولت بریتانیا بیشتر از ۶,۰۰۰ لیره از این بابت طلبکار بود. در همین نامه ارقام مربوط به مخارج محمد کاظم و حاجی بابا نیز در اختیار ویلاک گذاشته شده بود. سر جمع مخارج انجام شده برای این دو در حدود ۵,۶۶۰ لیره بود که در مقابل، هیچگونه وجهی از ایران دریافت نشده بود. مقامات دولت بریتانیا که امیدی به وصول رقم اخیر نداشتند به ویلاک گفتند به ایرانیها اطلاع دهد که «بملاحظه احترام و دوستی برای شخص نواب والا» (۲۰) از مطالبه آن صرف نظر می‌کنند. دو سال بعد که ۶,۰۰۰ لیره مورد مطالبه هنوز پرداخت نشده بود وزارت خارجه پیشنهاد کرد این رقم به سادگی از کمک مالی سالانه کم شود.

چند سال اقامت این ایرانیهای جوان در انگلستان، نخستین ایرانیانی که برای کسب دانش به مغرب زمین فرستاده شده بودند، یقیناً تأثیری پایدار روی ایشان گذاشت. رشته‌های پیوندی با مردم انگلستان برقرار شده بود. محصلین با اندیشه‌های نو و اطلاع از فنون جدید به وطن خود بازگشتند و نخستین گامها را در مسیری که سرانجام به تجدد و نوسازی ایران منجر شد برداشتند و همچنین رابطان مفیدی برای انگلیسی‌ها بودند. میرزا صالح شیرازی و میرزا جعفر حسینی مخصوصاً موفقیت بیشتری داشتند. میرزا صالح اندک زمانی پس از بازگشت خود چاپخانه‌ای در تبریز تأسیس کرد و سپس در سال ۱۲۵۲/۱۸۳۶ نخستین روزنامه ایران را، هر چند که عمر کوتاهی داشت، با عنوان «کاغذ اخبار» انتشار داد. خاطرات او که به صورت نسخه دستنوشته دست به دست می‌شد در دنبال مطالبی که عبداللطیف شوشتری و میرزا ابوطالب

و میرزا ابوالحسن شیرازی در اوصاف انگلیسی‌ها نوشته بودند قرار می‌گرفت و باز شرح و تفصیلی بود به زبان فارسی از نظامهای پارلمانی و قضایی انگلستان و از اینرو شاید میرزا صالح هم به نوبه خود بذکر کوچکی افشاندن باشد که در نهضت مشروطیت ایران به ثمر رسید.

میرزا جعفر نخستین سالهای پس از بازگشت خود را صرف آموزش ریاضیات و مهندسی به فرزندان اشراف در تبریز کرد. بعداً در امور دولتی به شدت درگیر شد. از سال ۱۸۳۴/۱۲۵۰ تا ۱۸۴۴/۱۲۶۰ سفیر ایران در استانبول بود و سپس در کنار نمایندگان بریتانیا و روسیه و ترکیه عثمانی در کمیسیون رفع اختلافات مرزی بین عثمانی و ایران در ارزروم شرکت کرد. از آن به بعد یکی از نزدیکترین مشاوران ناصرالدین شاه شد و به احتمال زیاد الهام‌بخش تصمیمی بود که شاه در سال ۱۸۵۸/۱۲۷۴ برای تأسیس مجلس شورای دولتی گرفت، مجلسی که هر چند دیری نپایید ولی نخستین قدم در راه محدود کردن اقتدارات مطلق پادشاه محسوب می‌شد. میرزا جعفر خان مشیرالدوله اولین رئیس این مجلس بود و میرزا ملکم‌خان، یکی دیگر از اصلاح‌طلبان اولیه «کتابچه غیبی» خود را که در آن حکومت سلطنت مشروطه با قانون اساسی و تفکیک قوا برای ایران پیشنهاد شده، به میرزا جعفر خان تقدیم کرده است.

هم میرزا صالح و هم میرزا جعفر در سالهای بعد برای انجام مأموریت‌های حساسی به لندن بازگشتند که چند و چون هر یک به اختصار در صفحات بعد شرح داده شده است.

در میان بقیه محصلین حاجی‌بابا برجسته‌تر از دیگران بود. با دریافت لقب حکیم‌باشی اول پزشکی مخصوص ولیعهد و بعد پزشک خاصه پادشاه شد. یک مسافر انگلیسی که او را در سال ۱۸۳۵/۱۲۵۱ در تهران دید چنین توصیف کرده است: «مرد آقامنشی که در لندن تحصیل کرده است و انگلیسی را در حد کمال صحبت می‌کند. از دست مستر موریه که در کتابش از نام او سوء استفاده کرده و شخصیت ملی ایرانی را دست انداخته است بسیار عصبانی است.» (۲۱) میرزا رضا به ریاست اداره

مهندسی ارتش منصوب شد. او بود که نقشهٔ مدرسهٔ دارالفنون را کشید که اولین پلی تکنیک ایران به شیوهٔ مؤسسات مشابه اروپایی بود و در سال ۱۲۶۷/۱۸۵۱ افتتاح گردید. هنری *لی یارد^{۱۰} جوان در اولین سفرش به مشرق زمین حاجی بابا و میرزا رضا را هر دو در اردوگاه پادشاه در بیرون شهر کرمانشاه در سال ۱۲۵۶/۱۸۴۰ ملاقات کرد.

استاد محمدعلی چخماق و تفنگساز مدتی با همسر انگلیسی خود در تبریز اقامت گزید. اگرچه زن محمدعلی ناچار از رعایت بسیاری از قواعد دقیقی بود که بر رفتار زنان مسلمان حاکم است، وی با اجازهٔ شوهرش با مسافران اروپایی ملاقات می کرد. بعضی از رسوم فرهنگی را هم مثل استفاده از کارد و چنگال در خانهٔ خودشان متداول ساخته بود. خود او زن زیبایی محسوب نمی شد ولی می گویند که یگانه دخترش خیلی قشنگ بود، ولی اینکه با پسر یکی از شاهزادگان درجه دوم واقعاً ازدواج کرد - همانطور که شایع بود - یانکرد بر اساس مدارک موجود روشن نیست. محمدعلی ماشینی برای زدن تکمه و نیز ماشین بخاری که یک چرخ تراش را به حرکت درمی آورد از انگلستان وارد کرد و از این رو نخستین گام را در راه احداث صنعت در ایران برداشت. گفته می شود که وی صنعتگر درجه اولی بود و بسا همسرش خوش رفتاری می کرد. از سال ۱۲۵۱/۱۸۳۵ به سرپرستی کارگاه ریخته گری سلطنتی در تهران گمارده شد و اهمیت منصبش در حدی بود که جزء مدعوین ضیافتی بود که صدراعظم به افتخار سفرای انگلیس و روسیه داده بود. از میرزا جعفر طبیب، دومین محصل طب، پس از ترك انگلستان دیگر خبری در دست نداریم و انسان به این فکر می افتد که نکند او بود که با کارهایش باعث بدنامی تمام محصلین ایرانی در برخی محافل گردید. در غیر این صورت دلیلی برای تأیید اتهام یک پزشک انگلیسی

۱۰) سرهنری لی یارد (Henry Layard) متولد ۱۸۱۷، متوفی ۱۸۹۴. باستانشناس و دیپلمات. کاشف نینوا، وکیل مجلس عوام از حوزهٔ *آیلزبری از ۱۸۵۲ تا ۵۷ و از حوزهٔ *ساوت وارک، ۱۸۶۰. سفیر انگلستان در اسپانیا ۱۸۶۹ تا ۷۷، سفیر کبیر انگلیس در عثمانی ۱۸۷۷ تا ۸۰. [توضیح مؤلف]

که سالهای سال مقیم ایران بود موجود نیست؛ این پزشک گفت: «بیشتر کسانی که در گذشته در انگلستان تحصیل کردند به صورت آدمهای میخواره و الکلی به وطن بازگشتند.» و صدراعظم به شاه گفته است: «تنها چیزی که ایرانیها در انگلستان یاد می‌گیرند خیانت‌پیشگی و عیاشی است.» (۲۲)

غیر از مأموریت کوتاه میرزا جعفر مشیرالدوله به لندن در سال ۱۸۶۰/۱۲۷۶ (نگاه کنید به آخر فصل ۹) میرزا صالح در جمع اولین محصلین تنها کسی بود که به انگلستان بازگشت. او در ماه سپتامبر ۱۸۲۲/ذی‌الحجه ۱۲۳۷ برای دومین بار وارد انگلستان گردید و در حدود ده ماه در آنجا ماند. میرزا صالح در این سفر از جانب عباس میرزا مأموریت داشت برای خرید اسلحه و مهمات، هم به روسیه و هم به انگلستان سفر کند. عباس میرزا دو کار دیگر را هم در لندن به میرزا صالح محول کرده بود. اولین کار دادن ترتیباتی برای پرداخت اقساط عقب‌افتاده کمک مالی دولت انگلیس به ایران طبق مفاد عهدنامه فیما بین بود. کار دوم و ظریفتر ترغیب دولت بریتانیا به این امر بود که کاردارشان در تهران، سروان هنری ویلاک را فرابخوانند و با انتصاب یک سفیر و یا حتی یک سفیر کبیر سطح نمایندگی خود را در تهران ارتقاء دهند.

میرزا صالح در خرید اسلحه در انگلستان به مشکلی برنخورد (مگر در مورد گلوله‌های توپ شریپل^{۱۱} که به او گفتند تا به حال به هیچ قدرت خارجی فروخته نشده است) و ترتیباتی داد تا محموله تجهیزات خریداری شده با کشتی به پترزبورگ حمل و از آنجا از راه خشکی به تبریز فرستاده شود. میرزا صالح صورتی از ارقام خرید خود را به وزارت امور خارجه تسلیم کرد که از جمله شامل پانصد قبضه تفنگ سرپر، پانصد قبضه شمشیر، سیصد عدل ملبوس نظامی، و چهارده صندوق چخماق تفنگ بود. میرزا صالح اعلام کرد که علاوه بر اینها مقداری امتعه فرانسوی نیز به ایران می‌فرستد که بدون شک این «امتعه»

۱۱) گلوله توپ منفجر شونده‌ای که توسط هنری *شریپل افسر توپخانه انگلیسی اختراع شد و به نام مخترع آن معروف گردید. - م.

چیزی جز بطریهای کنیاك و شامپانی و لیکوری که در سفرش به پاریس در اوایل سال ۱۸۲۳/۱۲۳۸ خریداری کرده بود نمی‌توانست باشد. برخی ایرانیها حتی در آن ایام، با وجود منعی که در مذهبشان وجود دارد، به سهولت علاقه‌مند به صرف مشروبات الکلی می‌شدند.

هم عباس میرزا و هم میرزا صالح کوشیدند در کار خرید اسلحه جان ملکم را به کمک بگیرند. این امر دو علت داشت: اول اینکه جان ملکم را - که برحسب اتفاق در آن زمان در انگلستان اقامت داشت - دوستی قابل اعتماد می‌دانستند که مواظبت می‌کرد کلاه سر ایرانیها نرود. دوم اینکه میرزا صالح که مایل بود «بهترین سلاح را به ارزانترین قیمت» بخرد می‌خواست «مسئولیت خرج کردن پول را از دوش خود بردارم» (۲۳) و بدینسان اگر اشیاء خریداری شده مورد قبول واقع نمی‌شد بلا را از سر خود دور کند. جان ملکم از اینکه ایرانیها برای چنین امری با او تماس گرفته‌اند احساس خرسندی کرد ولی گفت اصولاً در این نوع کارها مداخله نمی‌کند.

میرزا صالح در امر جلب موافقت دولت بریتانیا به پرداخت اقساط عقب‌افتادهٔ کمک مالی نیز به دشواری جدی برنخورد. جورج *کنینگ که بعد از خودکشی لرد کاسلری در سپتامبر ۱۸۲۲/ذی‌الحجه ۱۲۳۷ تصدی وزارت خارجه را برعهده گرفته بود قبول کرد که اقساط عقب‌افتاده «به‌طور مسلم طلب پادشاه ایران است.» (۲۴)

اما مسئلهٔ ارتقاء سطح نمایندگی دولت بریتانیا در تهران امر بسیار دشوارتر و ظریفتری بود، امری که میرزا ابوالحسن در مأموریت سال ۱۸۱۹/۱۲۳۴ خود به آن پرداخته بود ولی موفق به حل و فصل آن نشده بود. پس از عزیمت سرگور اوزلی از تهران مسئولیت سفارت بریتانیا در تهران به دست جیمز موریه به عنوان «سفیر موقت» سپرده شده بود که از نظر درجات دیپلماتیک يك درجه پایین‌تر از مقام اوزلی بود. پس از عزیمت موریه زمام امور به دست سروان هنری ویلاک با عنوان بازهم پایین‌تر «کاردار» افتاد. در نظر ایرانیها این وضع نشانهٔ روشنی بود از اینکه انگلیسی‌ها علاقهٔ قبلی خود را به ایران از دست داده‌اند و آماده‌اند

که صحنه را به نفع روسها (که هنوز در تهران سفیر تمام عیاری داشتند) خالی کنند.

روزی که هنری ویلاک برای نخستین بار به ایران سفر کرد (۱۸۰۸/۱۲۲۳) درجه دار بیست ساله‌ای بود و وابسته به هنگ ششم سوار مدرس که در سمت فرماندهی دستۀ نظامی اسکورت هارفورد جونز از بمبئی روانه ایران شده بود. او همچنین در نقش مترجم سفارت خدمت می‌کرد و هر چند مقام دیپلماتیک نداشت روزی که جیمز موریه تهران را ترک گفت (۱۸۱۵/۱۲۳۰) شخص طبیعی و بدیهی موجود در محل برای برعهده گرفتن امور بود. ویلاک یازده سال در نقش کاردار سفارت انجام وظیفه کرد. در این مدت زمان طولانی وظیفه او بود که به مجرد وصول دستور از فرمانفرمای هندوستان در کلکتۀ کمک مالی سالانۀ دولت انگلیس را به دولت ایران بپردازد. هر گاه این کمک پرداخت نمی‌شد ایرانیها ویلاک را مقصر می‌دانستند.

در سال ۱۸۲۱/۱۲۳۶ هنری ویلاک برای پرداخت اقساط عقب افتاده سخت زیر فشار بود. او به وزارت امور خارجه هشدار داد که عباس میرزا که قسمتی از خرج سپاه خود را از محل کمک مالی انگلیسی‌ها تأمین می‌کرد «به شکلی استثنایی نابدبار و به نحو سماجت آمیزی پر مزاحمت شده است.» (۲۵) یک سال بعد ویلاک که تهدید شده بود اگر حواله‌ای را که عباس میرزا سر او نوشته بپردازد کشته خواهد شد از ترس جان به انگلستان گریخت. این حادثه غریب در روابط انگلستان و ایران در یک مجلس آسبازی در دربار آغاز شد که در آن یکی از شاهزادگان مبلغ زیادی به فتحعلی‌شاه باخت. شاهزاده از عباس میرزا استمداد کرد و او حواله‌ای به مبلغ دو هزار تومان سر هنری ویلاک کشید و شاهزاده بازنده حواله را در عوض بدهکاری خود به پادشاه داد. وقتی حواله را به ویلاک تسلیم کردند وی گفت بدون اجازه فرمانفرمای هند قادر به پرداخت وجه آن نخواهد بود. شاه در این هنگام به میرزا ابوالحسن خان شیرازی که می‌دانست مقرری قابل ملاحظه‌ای از کمپانی هند شرقی دریافت می‌کند رو کرد و از او خواست که وجه

حواله را بپردازد. میرزا ابوالحسن طبق گزارشی که ویلاک از این ماجرا نوشته است اعتراض می‌کند و مصرانه از شاه می‌خواهد که ویلاک را تهدید کند «چون یگانه راهی است که باعث می‌شود مرا (یعنی ویلاک را) به اطاعت وادارد.» شاه سپس یکی از مأموران دربار راسراغ ویلاک می‌فرستد تا به او بگوید اگر ظرف پنج روز وجه حواله را نپردازد شاه به او دستور داده است که بیاید و «گردن شما را بزنم.» (۲۶)

هنری ویلاک این تهدید را جدی گرفت و حتی پس از آنکه به او گفتند اشتباه شده بوده، بر آن شد تا ایران را بی‌درنگ به سوی لندن ترك کند، زیرا حس می‌کرد ماندن او در دربار ایران «مغایر با حیثیت دولت بریتانیا خواهد بود.» (۲۷) ویلاک مسئولیت امور سفارت را برعهده برادر کوچکتر خود جورج گذاشت و در ماه مه ۱۸۲۲/ شعبان ۱۲۳۷ چند روز پس از آنکه میرزا صالح عازم اروپا شده بود تبریز را ترك گفت.

در لندن جورج کنینگ تشخیص داد که هنری ویلاک به هیچ وجه تقصیری نداشته است، نه برای به تعویق افتادن پرداخت اقساط کمک مالی و نه «با رتبه حقیر و امکانات محدودش» برای عدم مقابله با «شکوه و جلال دیپلماتیک سفارت روس». کنینگ به هیئت نظارت بر امور هند گزارش داد که تعویض هنری ویلاک با یک کاردار دیگر عملی غیرمنصفانه خواهد بود. کنینگ گفت اگر بناست تغییری داده شود، او موافق انتصاب وزیر مختاری از جانب حکومت هندوستان است و نه از جانب پادشاه، زیرا که اهداف حفظ مناسبات با ایران اساساً، اگر نه مطلقاً، آسیایی است.» (۲۸) و بدینسان پس از چند ماه معطلی که کاسه صبر میرزا صالح را لبریز ساخت اولیای دولت بریتانیا تصمیم گرفتند با احترام به خواست دولت ایران وزیر مختاری به تهران بفرستند.

میرزا صالح که شنیده بود احتمال دارد جیمز موریه دوباره به این سمت منصوب شود برآشفته و مدبرانه به جورج کنینگ اطلاع داد — هرچند که در عین حال تأکید می‌کرد دارد به صورتی غیررسمی عمل می‌کند — که شاه سرجان ملکم را ترجیح خواهد داد. «تاریخ ایران»

ملکم اندک زمانی قبل انتشار یافته بود و میرزا صالح گفت که پادشاه و ولیعهد و صدراعظم از این امر «کمال رضایت» را دارند و باعث شده است مقام ملکم که «طوری خودش را در دل تمام ملت جا کرده است که تا به امروز حتی دهاتیها هم او را دوست دارند» در نظر شاه و درباریان بازهم بالاتر برود. میرزا صالح گفت برعکس بسیاری از قسمتهای سفرنامهٔ جیمز موریه «دلخوری زیادی» در ایران به وجود آورده است. (۲۹)

وقتی میرزا صالح سرانجام در اوت ۱۸۲۳/ذی‌الحجهٔ ۱۲۳۸ لندن را ترک گفت تا از راه پترزبورگ عازم ایران شود حامل نامه‌ای بود از جورج کنینگ به صدراعظم ایران که در آن وزیر امور خارجه اطلاع می‌داد که بازگشت هنری ویلاک به ایران تنها به این منظور است که به دربار ایران اعلام دارد ارادهٔ اعلیحضرت براین قرار گرفته است که ترتیبات جدیدی برای سفارت خود در ایران بدهند به طوری که سفارت را فوراً پرشکوه‌تر بسازد و روابط بین دوکشور را به شکلی درآورد که برای پیشبرد منافع طرفین بهترین نتیجه را دربر داشته باشد. (۳۰) جورج کنینگ اضافه کرده بود که سفیر جدید از جانب حکومت هندوستان منصوب خواهد شد و از موریه یا ملکم هیچکدام اسم نبرده بود.

هرچند میرزا صالح تصمیم دولت بریتانیا را دائر بر سپردن مسئولیت انتصاب سفیر جدید به حکومت هندوستان پذیرفته بود، ولی شاه از این تصمیم ناراضی بود. وی گمان می‌کرد، و تا حدی به حق، که سفیری که او را «جمعی بازرگان» منصوب کنند یقیناً اهمیتش کمتر از سفیری است که از طرف پادشاه منصوب شده باشد. جر و بحث دربارهٔ این مسئله ورود سفیر جدید را - سرهنگ جان *مکدانلد وابسته به هنگ ۲۴ پیادهٔ مدرس (بومی) - تا سال ۱۸۲۶/۱۲۴۱ به تأخیر انداخت و در این میان میان هنری ویلاک بر رغم ناراضی ایرانیها مسئول سفارت باقی ماند.

میرزا صالح ثابت کرد که در کار مذاکره فردی ماهر است و به

هر سه هدف مأموریت خود دست یافت. اما هر قدر پذیرایی روسها را از خودش به رخ انگلیسیها کشید نتوانست وزارت امور خارجه را راضی کند همانطور که مخارج سلف او میرزا ابوالحسن را پرداخته بودند مخارج اقامت او را در انگلستان نیز پردازند. اما در عین حال موفق شد انگلیسیها را در رودر بایستی قرار دهد و از ایشان برای مسافرت تا پترزبورگ و حمل همه وسایلی که خریداری کرده بود يك کشتی بگیرد. این کار را میرزا صالح با مهارت خاص خود انجام داد. اول به وزارت خارجه یادآوری کرد که سر راه خود به انگلستان، روسها به او کشتی داده بودند و بعد در نامه‌ای که به جوزف پلاتتا معاون وزارت امور خارجه نوشت درست روی غرور بریتانیایی اش انگشت گذاشت. وی نوشت:

من که خود در انگلستان تحصیل کردم و به ملت شما علاقه دارم و همیشه در خلوت و در جاهای دیگر از آن به گرمی سخن گفته‌ام بسیار ناراحت خواهم شد اگر هنگام بازگشتم بدروسه ایشان فکر کنند که من در این کشور با احترام کمتری از روسیه مورد پذیرایی قرار گرفته‌ام. (۳۱)

همراه میرزا صالح در این سفر شخص مشکوکی بود از ارمنی‌های ایران به نام صادق بیگ که استعداد غربی برای تشخیص فرصت‌های استفاده جویی داشت و برای خودش اهمیت بیش از حدی قائل بود. مسافرت صادق بیگ یقیناً به دستور عباس میرزا صورت گرفته بود چون شخص مورد اعتماد ولیعهد بود. قصد اولیه این بود که صادق بیگ به همراهی اسلحه و وسایل خریداری شده در انگلستان و روسیه به ایران باز گردد. در عوض میرزا صالح و صادق بیگ در لندن دعوا کردند و از یکدیگر جدا شدند. در همین شهر بود که میرزا صالح از افراط‌کاربهای مصاحب خودش در خرج و از «فیس و افاده‌اش» نزد مقامات وزارت امور خارجه شکایت برد. با این وجود صادق بیگ نیز چون حاجی بابای جیمز موریه - که انگلیسی‌ها در این زمان صادق بیگ را با او مقایسه می‌کردند - استعداد قابل ملاحظه‌ای برای جان به در بردن از معرکه

داشت و توانست همچنان شخص مورد اعتماد ولیعهد ایران باقی بماند و به عنوان کارگزار او چندبار به انگلستان سفر کند. نوشته‌اند که در لندن صادق بیگ به کمک «جعل شخصیت»، ظاهر قابل قبول، لباسهای شیک و ریش پرپشت «خودش را به بسیاری از اشراف و اشخاص متنفذ تحمیل کرد و به عالی‌ترین محافل راه یافت.» (۳۲) ۱۲

صادق بیگ امروز شخص فراموش شده‌ای است ولی نام میرزا صالح شیرازی به عنوان وارد کننده اولین ماشین چاپ به ایران و ناشر نخستین روزنامه آن زنده است. «سفرنامه» او نیز که روزنامه خاطرات اوست و در آن شرح مفصلی از رویدادهای ایام تحصیلش در انگلستان

۱۲) صادق بیگ که با نام سیدخان نیز شناخته می‌شد. متولد؛ متوفا ۱۸۴۲. در بوشهر بدنیآ آمده بود. پدرش در آن شهر بازرگان کوچکی بود. او را برای تحمیل به‌بیمبی فرستادند. در آنجا انگلیسی آموخت و این آشنایی با زبان انگلیسی پس از بازگشتش بدایران برایش مفید واقع شد و موجب استخدامش در جامعه کوچک انگلیسی‌های مقیم تبریز به‌عنوان مستخدم گردید. صادق بیگ پس از مدتی وارد دستگاه عباس میرزا ولیعهد شد. در سال ۱۸۱۸ به‌توصیه ولیعهد، رابرت کریپورتر نقاش معروف انگلیسی او را به‌عنوان مترجم استخدام کرد و در دو سالی که در ایران و بین‌النهرین (عراق امروز) سفر می‌کرد همراه او بود. پورتر صادق بیگ را آدم قابلی یافت. در سال ۱۸۲۳ پس از مشاجره با میرزا صالح و جدا شدن از او با مقداری مال‌التجاره. بدتبریز بازگشت و معروف است که از فروش این کالاها سود خوبی برد. صادق بیگ که در سالهای ۲۷ - ۱۸۲۶ باز در انگلستان بود، شخصی انگلیسی به‌نام چارلز * برجس را اجیر کرد تا اولین محموله - از جنم چندین محموله - کالایی را که از راه مدیترانه و بندر طرابوزان در دریای سیاه بدتبریز می‌فرستاد همراهی کند. عباس میرزا نیز که از این معاملات سود می‌برد به‌پادشاه خدمات صادق بیگ، نشان شیر و خورشید، لقب خانی و نیز امتیاز بهره‌برداری از يك معدن مس را در کوههای قراداغ آذربایجان به‌وی داد. از این پس افاده صادق بیگ بالا رفت. نامش را به‌سیدخان تغییر داد و هنگامی که در خارج از کشور بود، خودش را سفیر ایران معرفی می‌کرد و متوقع بود که او را «عالی‌جناب» خطاب کنند و به‌این ترتیب توانست به‌محافل اشرافی لندن راه‌یابد و تصویرش را نقاش معروفی ترسیم کند. اما سر نوشت سرانجام رهایش نکرد. حامی او عباس میرزا در سال ۱۸۳۳ وفات یافت. معدن مس او حاصلی به‌بار نیاورد و معاملات بازرگانی او که باسفته‌بازی توأم بود دیگر سودی نداشت. در سال ۱۸۲۴ که به‌مرض وبا در تهران درگذشت سخت مقروض بود و گفته می‌شود بدی او به‌تجار انگلیسی بدتنهایی به‌حدود ۲۰ هزار لیره بالغ می‌شد.

[توضیح مؤلف]

را نوشته است و در سال ۱۹۶۸/۱۳۴۷ش در تهران انتشار یافت^{۱۳} موجب دیگری است برای زنده ماندن نام و یاد او.

۱۳) این چاپ سفرنامه میرزا صالح به کوشش محمد شهرستانی و با مقدمه شادروان اسمعیل راثین انجام گرفت. در سال ۱۳۶۲ چاپ دیگری از این سفرنامه با عنوان «گزارش سفر میرزا صالح شیرازی» به کوشش همایون شهیدی انتشار یافت. با وجودی که کوشنده محترم چاپ قبلی این سفرنامه را «مفلوط» [کذا] می خواند چاپ جدید علاوه بر حفظ بیشتر همان غلطها مقدار معتنابهی غلط جایی نیز به متن می افزاید. اصولاً تصحیح اینگونه سفرنامهها بدون داشتن احاطه به زبان و اعلام تاریخی و جغرافیایی منطقه سفر و داشتن دسترسی به مراجع کافی میسر نیست و در مورد سفرنامه میرزا صالح یک انگلیسی دان توانا حتماً می توانست مقداری از اشکالات را رفع کند. برای مثال وسیله نقلیه ای که در انگلستان قرن نوزدهم متداول بوده و میرزا صالح نیز چندبار سوار آن شده نوعی کالسکه است که پست شینز (post chaise) خوانده می شود. ضبط این واژه در موارد مختلف، در هر دو چاپ همیشه غلط است و به اشکال گوناگون «پشت تیز» و «پوشت تیر» دیده می شود. خوشبختانه در این میان متن جدید و اصلاح شده ای از سفرنامه میرزا صالح شیرازی انتشار یافت که به هیچ وجه اشکالات دو چاپ قبل را ندارد. مشخصات چاپ جدید به این شرح است: «مجموعه سفرنامه های میرزا صالح شیرازی»، به کوشش غلامحسین میرزا صالح، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۴. م.